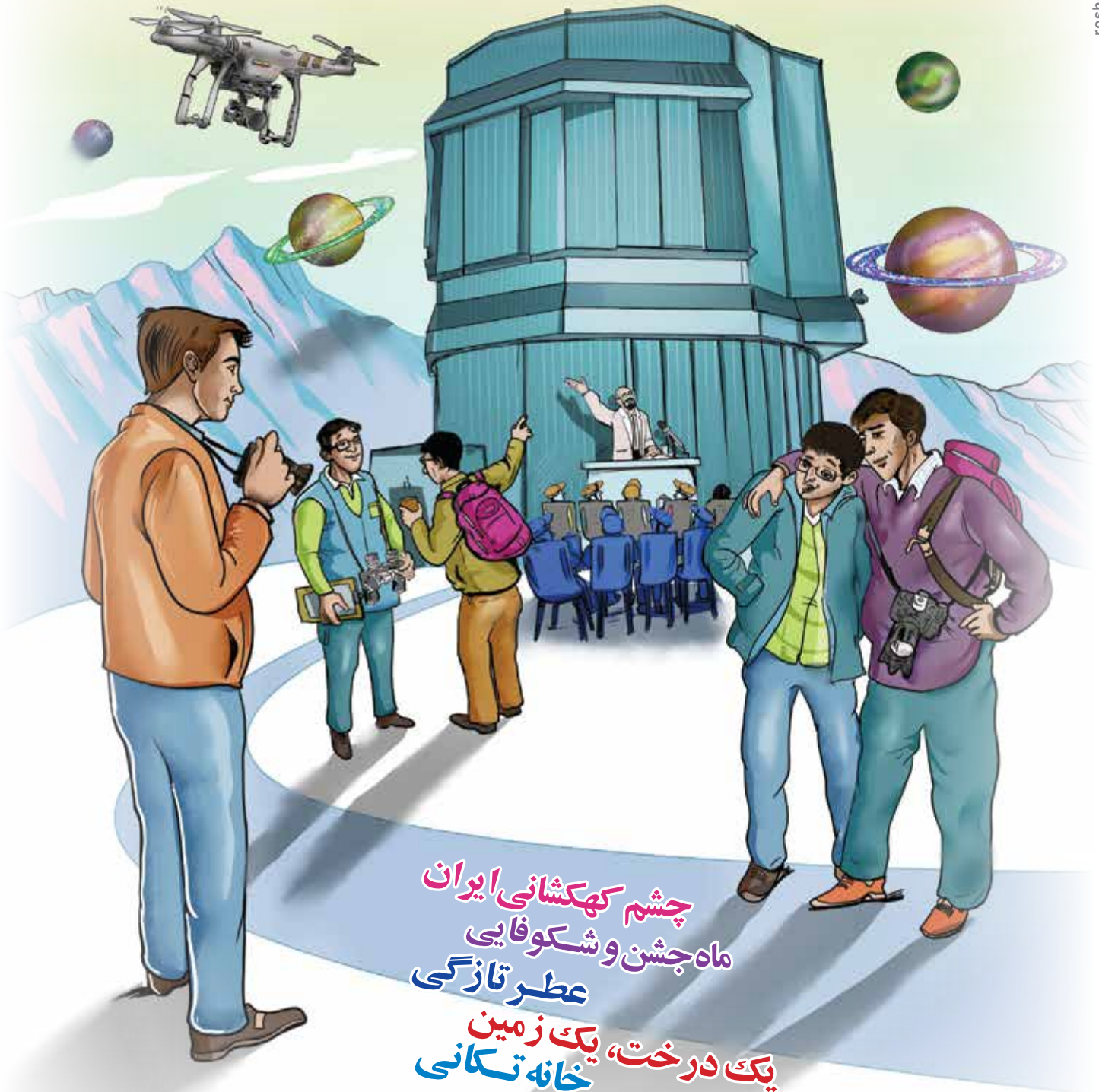


ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
دوره چهارم و یکم • اسفند ۱۴۰۱ • شماره پیاپی ۳۲۷ • ۴۸ صفحه

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

نوجوان رشد



چشم کهکشانی ایران
ماه جشن و شکوفایی
عطر تازگی
یک درخت، یک زمین
خانه تکانی

نوجوان

رشد

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

ماهنامه آموزشی - تربیتی
فرهنگی و اجتماعی

دوره چهارم و یکم • اسفند ۱۴۰۱
شماره پیدرپی ۳۲۷ • ۴۸ صفحه

قول و قرار

اسفند امسال ماه جشن و سرور است؛ ماه تولد بهترین بندگان خداست. در نیمه ماه شعبان میلاد امام مهدی (عج)، مثل خورشیدی در تقویم روزهای اسفند می‌درخشد. خوب یاد می‌آید، سال گذشته در چنین روزهایی قراری بین خودم و پدر معنوی‌ام یعنی امام حاضر، گذاشتم. آخر می‌دانستم پدرم هر هفته و هر ماه کارنامه اعمالم را می‌بیند. قول دادم به برنامه‌ای که برای سال جدید ریخته‌ام عمل کنم. قول دادم تا او را خوش حال کنم. یعنی روزهایم را با برنامه پیش ببرم. کارهای خوب انجام بدهم. به وظایفم در برابر خانواده‌ام عمل کنم. درس‌هایم را خوب بخوانم. نمازهایم را مرتب بخوانم. حالا یک سال از آن تاریخ گذشته است. حالا نمی‌دانم توانسته‌ام به قولم وفا کنم؟ خدا کند که ناراحتش نکرده باشم!

حالا سال جدیدی پیش رو دارم. خدایا خودت کمک کن! من دلم نمی‌خواهد او را ناراحت کنم. حتماً تلاش می‌کنم او خوش حال شود. آخر او خیلی مهربان است. همیشه به فکرم است. حس می‌کنم خیلی نگران حال من است. واقعاً نمی‌توانم دلسوزی‌هایش را فراموش کنم. امام خوبم، برایم دعا کن! من همیشه به دعای تو احتیاج دارم. دعا کن بتوانم در تمام امتحان‌ها قبول بشوم. امتحان‌های مدرسه، امتحان‌های زندگی و امتحان‌های الهی. وای که چه راه سختی پیش رو دارم! به کمک سخت محتاجم. برایم دعا کن!



- ۱ قول و قرار
- ۲ تقارن در آفرینش
- ۴ مهمانی پر درس
- ۷ تو که بیایی...
- ۸ آداب معاشرت در دنیای مجازی
- ۱۰ امیدوار
- ۱۲ یک درخت، یک زمین
- ۱۴ سردار جزیره مجنون
- ۱۶ رنگ و تصویر
- ۱۸ خزانة هدیه‌ها و نذری‌ها
- ۲۰ عاشق سکه‌ها

کشمکش

- ۲۱ مشاعر نوروزی
- ۲۲ خانه تلکانی
- ۲۳ مبتلای تعطیلات
- ۲۴ عید اوامره
- ۲۵ یک بسته قرص مغز
- ۲۶ گاز مرموز

- ۲۷ جدول
- ۲۸ مجسمه‌های مقتولی
- ۲۹ ملاقات با پی‌اچ‌پی
- ۳۰ عطر تازگی
- ۳۲ کوچه انتخاب
- ۳۴ نرمش ذهن
- ۳۶ چشم کهکشانی ایران
- ۳۸ اسباب پهلوانان
- ۴۰ سوغاتی سفر مدینه
- ۴۲ ماه جشن و شکوفایی
- ۴۴ رازهای داستان نویسی
- ۴۶ شکلات خرما
- ۴۷ املت خرما
- ۴۸ مسجد محله محال



تقارن در آفرینش

زیبایی‌های آشکار و پنهان فراوانی در نظام آفرینش وجود دارند که در زندگی مدرن و صنعتی امروز و دغدغه‌های روزمره‌ای که داریم، قادر به دیدن آن‌ها نیستیم. یکی از این زیبایی‌های حیرت‌آور «تقارن» است. کمال و اوج تبلور تقارن را می‌توان در طبیعت یافت که چشمان ما را به جمال آفرینش و فکرمان را به خالق جهان هستی می‌گشاید. تقارن بشری صرفاً تقارن ساخته دست بشر و تقارن الهی از زمین تا آسمان است. تقارن بشری صرفاً چشم‌نواز است، اما تقارن الهی علاوه‌بر داشتن جنبه‌های زیباشناختی، روح‌نواز است.



چشم‌نوازش

تقارن در ریاضی

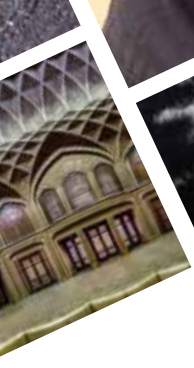
تقارن یکی از مهم‌ترین مفاهیم ریاضی است. وقتی چیزی در هر دو طرف یکسان باشد، متقارن است. اگر وسط یک شکل هندسی خط تقسیمی رسم کنید و هر دو طرف خط شکل یکسانی وجود داشته باشد، می‌گوییم این شکل متقارن است. کلمه تقارن یا «قرینسازی» برای ما از همان دوران کودکی شناسخته شده است. علاوه‌بر داشتن جنبه‌های ریاضی، تقارن صورت‌توان را می‌بینیم.



تقارن شگفتی در ستاره دریایی
تقارن در جانوران که ویژگی‌های ساختار بدنیشان
آن‌ها را با محیط زندگی‌شان سازگار می‌کند.

تقارن در معماری

رعایت تقارن یکی از اصول طراحی است که از زمان‌های قدیم در بسیاری از ساختمان‌ها و بناهای مذهبی به کار رفته است. اصل تقارن کامل‌ترین شکل تعادل است که علاوه بر جنبه‌های زیباشناختی، از لحاظ مقاومت و ایستایی هم مورد توجه طراحان و معماران بوده است. در معماری، منظورمان از تقارن هندسه ساختمان است؛ یعنی بنایی مشابه بنای دیگر در طرف دیگر محور تقارن ساخته می‌شود.





بنای تاج محل در هند
(جلوه‌ای از کاربرد تقارن محوری در معماری)



تقارن الهی

آیا تا به حال به بدن‌تان توجه کرده‌اید؟ دو چشم، دو گوش، دو پا، دو بازو، دو ابرو و در وسط صورت هم دهان و بینی. آیا متوجه این تقارن شده‌اید؟ آیا تا به حال دربارهٔ تقارن شعاعی و دوطرفه گل‌ها، تقارن آبیهای در برگ‌ها یا تقارن چرخشی در بازوان سازهٔ دریایی فکر کرده‌اید. تا به عظمت و شگفتی آفرینش بی‌بهره؟ تقارن در آفرینش از روزگاران قدیم در خلق انواع آثار هنری و طراحی‌های معماری، به‌ویژه در طراحی معماری مکان‌های مذهبی، الهام‌بخش انسان‌ها بوده است.



انواع تقارن

تقارن معمولاً به سه نوع تقسیم می‌شود:
۱. تقارن محوری: اگر وقتی شکلی را از روی یک خط نامی کنید هر دو طرف شکل روی هم منطبق شوند، می‌گوییم این شکل تقارن محوری دارد و هر دو نیمهٔ شکل قرینهٔ هم هستند.

۲. تقارن مرکزی: اگر وقتی شکلی را به اندازهٔ ۱۸۰ درجه حول یک نقطه بچرخانیم، شکل بر خودش منطبق شود، می‌گوییم تقارن مرکزی دارد.

۳. تقارن چرخشی: اگر شکلی را حول یک نقطه به اندازهٔ ۱۸۰ درجه یا کمتر یا بیشتر، و در جهت حرکت عقربه‌های ساعت بچرخانیم و شکل بر خودش منطبق شود، می‌گوییم تقارن چرخشی دارد.



جلوه‌هایی از تقارن‌های هندسی در دنیای گیاهان که گوشه‌هایی از شگفتی آفرینش را نشان می‌دهند.



مسجد نصیر الملک شیراز
 ► باغ دولت آباد یزد
 جلوه‌هایی از کاربرد تقارن هندسی در هنر معماری ایرانی - اسلامی



مهمانی پسر در در

در حالی که فکر می‌کردم الان است که از تعجب چشمانم از حدقه دربیاید، گفتم: «کی؟ من؟!» زهره‌خانم همسر آقای باقری با لبخند ملیحی گفت: «وای هستی جان، حالا نمی‌خواهد تواضع به خرج بدهی دیگر.» می‌دانستم که نباید به این مهمانی بیایم. حسی بهم می‌گفت که آن شب نباید آنجا باشم؛ ولی کو گوش شنوا. یعنی من به حرف حسم گوش می‌دهم، ولی مامان و بابا به حرف‌های من گوش نمی‌دهند. حالا نمی‌دانم این همسایه جدید که اولین بار است مرا دیده، چطور و از کجا شنیده که من درسم خوب است؛ آن هم چه درسی؟ ریاضی! می‌خواستم بگویم من خیلی به ریاضی علاقه ندارم که در دلم گفتم: کی به کی است؟ قرار نیست الان ازم امتحان بگیرند که. پس لبخندی ملایم تحویل زهره‌خانم دادم و گفتم: «هی بد نیست.» بعد در یک لحظه تصمیم گرفتم که اوج تواضع خودم را به تصویر بکشم، پس اضافه کردم: «در المپیاد ریاضی جزو نفرات برتر بودم.» در حقیقت جرئت نداشتم بگویم نفر اول. برای اینکه یک وقت هم ضایع نشوم گفتم: «البته پارسال. امسال دیگر حوصله نداشتم خودم را



بیشتر بخوانیم

مر بابی شیرین

یکی از جذاب‌ترین داستان‌های هوشنگ مرادی کرمانی است. اثری ماندگار که تاکنون به چاپ بیستم رسیده و نثری روان، ساده و طنز گونه دارد. در اینجا نویسنده توانسته نکات آموزنده‌ای را در لابه‌لای داستان خود بیاورد و مفاهیمی نظیر حقوق شهروند، تلاش کردن و ... را یاد آوری کند. داستان دربارهٔ پسر بچه‌ای به نام جلال است که یک شیشه مر بابی خریده اما هر چه تلاش می‌کند نمی‌تواند در آن را باز کند. او از مادر، همسایه‌ها و اهالی محل‌شان نیز کمک می‌گیرد تا بتواند این کار را انجام دهد اما متأسفانه هیچ کس قادر به باز کردن در مر بابی شیرین نیست و حال ادامه ماجرا...



نویسنده: هوشنگ مرادی کرمانی

ناشر: معین

سال چاپ: ۱۴۰۰

تلفن: ۰۲۱۶۶۷۵۲۷۷

در نمی‌آوردم. دلم می‌خواست همانجا آن را پاره کنم. با احتیاط از جایم بلند شدم و گفتم: «مریم‌جان من حالم خوب نیست. ببخشید خانم شمسایی، من باید بروم خانه. حالم بد است!» خانم شمسایی ابروهایش را بالا انداخت و گفت: «هستی‌جان چرا این‌قدر کلاس می‌گذاری؟! به دختر من هم کمک کن دیگر.»

آرام سر جایم وارفتم. فکر این‌جایش را نکرده بودم. کاش چنین دروغ شاخ‌داری نمی‌گفتم. ولی دیگر برای پشیمانی دیر بود. برگه را جلویم گذاشتم و برای خالی‌نبودن عریضه گفتم: «مریم‌جان خودت حل کن، من هم کمکت می‌کنم.» خانم شمسایی هم با فاصلهٔ دو صندلی از ما نشسته بود و لبخندی سرشار از رضایت به ما تحویل می‌داد. داشتم از شرمندگی و خجالت آب می‌شدم. چه غلطی کرده بودم!

مریم همان اول، یعنی در خواندن سؤال گیر کرده بود و بیچاره نمی‌دانست چه کار کند. بهش گفتم: «ببین، هول نشو. سؤال اول را ول کن برویم سؤال آخر.» دقیقاً کاری که در امتحاناتم انجام می‌دادم. آن طفلی هم بدون چون و چرا قبول کرد، ولی واقعیت این بود که سؤال آخر هم دست کمی از سؤال اول نداشت.

از اضطراب حالت تهوع گرفته بودم و رنگ از رخسارم پریده بود. اصلاً من چرا باید این کار را می‌کردم؟ مداد نوکی را دستم گرفتم. دستم مثل زمان‌هایی که امتحان داشتم عرق کرده بود. کف دستم را با لباسم پاک کردم و آب دهانم را قورت دادم. اگر چیزی می‌نوشتم و معلم مریم فردا توبیخش می‌کرد چه؟

زهره خانم که رفته بود چای بیاورد، وقتی از کنارمان

درگیر این مسائل پیش و پا افتاده کنم.»

کم کم به تعداد خانم‌های دوروبرم اضافه می‌شد و همگی با تحسین بهم نگاه می‌کردند؛ نگاهی که سال‌ها دلم می‌خواست مامان و بابایم بهم بکنند. یکی از همسایه‌ها پشت چشم نازک کرد: «وا، شما چقدر تودارید. پس چرا ما نفهمیدیم. نکند غریبه بودیم؟!»

زهره‌خانم دستش را روی شانه‌ام گذاشت و با خوش حالی گفت: «دوستم دربارهٔ المپیاد چیزی بهم نگفته بود، ولی همیشه از شاگرد زرتکش تعریف می‌کند.» لبخندی تحویل زهره‌خانم دادم و خواستم پرسیم کدام دوست؟ و منظورش چیست؟! که نوه‌اش را آوردند و تمام حواسمان رفت سمت آن فسقلی.

آن شب ما خانهٔ همسایهٔ جدیدمان، خانوادهٔ باقری دعوت داشتیم که به مناسبت نوه‌دارشدنشان یک سری از همسایه‌ها و چند تا از دوست‌ها و فامیل‌های خودشان را هم دعوت کرده بودند. با وجود اینکه برخلاف میلیم به این مهمانی آمده بودم، ولی حسابتی داشت بهم خوش می‌گذشت.

در رؤیاهای خودم به سر می‌بردم که ناگهان گاووم زایید و همسایهٔ طبقهٔ پایینمان، خانم شمسایی، گفت: «پس هستی‌جان یک زحمتی می‌کنی و به مریم کمک می‌کنی که برگهٔ ریاضی‌اش را حل کند؟ من نتوانستم کمکش کنم.» و سریع به دخترش مریم اشاره کرد که برود و برگه‌اش را بیاورد. نگاهی به دوروبرم انداختم تا بلکه مامان یا بابا به دادم برسند، ولی مامان با یکی از همسایه‌ها مشغول صحبت بود و بابا هم با آقایان مشغول صحبت از سیاست و اقتصاد. این معضل را چطور باید حل می‌کردم؟

فکر کردم خودم را به دل درد بزنم، معذرت‌خواهی کنم و بروم واحد خودمان، ولی همان موقع که این تصمیم را گرفتم، دو تا اتفاق هم‌زمان افتادند که منصرف شدم: اولی ورود مریم با برگه و دومی آوردن پیش‌غذا (دسر) بود. آن‌هم چی؟ کیک بستنی! من هم که عاشق کیک بستنی. پس از جایم تکان نخوردم و با خودم گفتم، لابد دو تا سؤال آبکی است دیگر. حالا نهایت بعد از خوردن کیک خودم را به مریضی می‌زنم. مریم که یک سال از من کوچک‌تر بود، با خوش حالی کنارم نشست. دلم برایش سوخت، طفلی نمی‌دانست که هیچ‌چیز بارم نیست. کیکم را که خوردم برگه را داد دستم و گفت: «یک نگاه بهش می‌اندازی؟»

برگه پر از سؤال‌هایی بود که ازشان چیزی سر



رد می‌شد، به صورتم نگاهی انداخت: «هستی جان حالت خوب است؟» جواب دادم: «نه راستش. فکر کنم نباید کیک بستنی می‌خوردم، یک کم یخ کردم.» همان موقع زنگ در به صدا در آمد. یکی از خانم‌ها به زهره‌خانم اشاره کرد: «خانم خطیبی آمد.»

خطیبی! چه اسم آشنایی بود برایم، ولی آن موقع و با آن وضعیت اصلاً نمی‌توانستم تمرکز کنم. همان موقع بود که خانم خطیبی، دوست صمیمی زهره‌خانم، وارد شد و به خاطر دیر رسیدنش معذرت‌خواهی کرد. من با دیدن خانم خطیبی خشکم زد. بدتر از این نمی‌شد. معلم ریاضی پارسالم بود. تازه داشت دوزاری‌ام می‌افتاد.

پارسال در کلاس‌مان یک شاگرد خیلی زرنگ داشتیم که اسم و فامیل‌مان به طرز عجیبی به هم گره خورده بود. من هستی پورنگین بودم و او نگین هستی‌منش و همین باعث می‌شد که بچه‌ها هم اسم‌مان را قاطی کنند؛ چه برسد به معلم‌ها. خانم خطیبی هم همیشه اسم‌مان را برعکس صدا می‌زد. البته من چون ریاضی‌ام خوب نبود، گاهی که اسمم را اشتباه صدا می‌زد و ازم تعریف می‌کرد، خیلی خوش‌حال می‌شدم، ولی حتماً نگین خیلی خالی گرفته می‌شد. به‌هر حال وقتی امسال رفت به یک مدرسه دیگر خوش‌حال شدم که دیگر کسی مرا اشتباه نمی‌گیرد، ولی ...

دیگر حالم واقعاً بد شده بود. دلم درد می‌کرد، دست‌انتم مثل قالب یخ شده بودند و حالت تهوع داشتم. سریع از مریم و خانم شمسایی معذرت‌خواهی کردم. در همین لحظه زهره‌خانم خانم خطیبی را آورد کنارم و معرفی کرد: «این هم از معلم و شاگرد جان‌جانی‌اش.»

قیافه خانم خطیبی طوری شد که احساس کردم چیز ترشی خورده و در دهانم ماسیده است. من هم دست کمی از او نداشتم. هول‌هولکی و لرزان گفتم: «سلام، خوب هستید؟ ببخشید من حالم خوب نیست. اگر اجازه بدهید بروم.» و همان‌طور که می‌دویدم سمت واحد‌مان، شنیدم که زهره‌خانم می‌گفت: «کجا هستی جان، تازه می‌خواستیم درباره المپیاد حرف بزنیم.»

داشتم از پا می‌افتادم. کمی آب به دست و صورتم زدم و دراز کشیدم تا بهتر شدم. با خودم فکر کردم اصلاً من چرا این کار احمقانه را انجام دادم!

طولی نکشید که مامان با صورتی سرخ و چشمانی که از عصبانیت به خون نشسته بود، آمد و زل زد به صورتم و کفری گفت: «صد بار بهت نگفتم، دروغ گناه بزرگیه و آخرش آدم را رسوا می‌کند؟! خانم خطیبی بنده خدا از تعجب داشت شاخ در می‌آورد. منم که وقتی فهمیدم، داشتم پس می‌افتادم. خدا خیر بدهد خانم خطیبی را که آبرویمان را خرید و چیزی بروز نداد.»

همیشه از خانم خطیبی بدم می‌آمد، ولی آن لحظه عاشقش شدم و خدا را شکر کردم.



مجله ناصری

تو که بیایی...

نمی دانم با تو چه گونه سخن
 بگویم و نمی توانم آن چه را که در دل دارم بر
 زبان بیاورم. نام مقدست را که می شنوم، به احترامت از جا بر
 می خیزم؛ اما تو را نمی بینم و این برایم بسیار تلخ است! برای ما خیلی
 سخت است که تو در میان ما باشی، ما را ببینی، حرف های ما را بشنوی،
 به درد دل های ما گوش کنی، ولی ما چهره نورانی و زیبای تو را نبینیم و صدای
 دلنشینت را نشنویم. گاهی بغضی تلخ پنجه بر گلوبمان می فشارد و همه حجم خسته
 سینه هایمان را غبار اندوه پر می کند. احساس می کنیم که به آخر کوچه بن بست غصه ها
 رسیده ایم. ناگهان به یادت می افتیم. نام قشنگت دیوارهای بلند غصه ها را فرو می ریزد و
 پنجره های به سرزمین سرسبز آرزوها می گشاید؛ سرزمین آرزوهای خوب!
 آقا! می دانی! همه انسان ها در تلاش برای رسیدن به آن آرزوهای خوب، زنده اند و تو که
 بیایی، همه آرزوهای خوب انسانی زنده می شود. آن بار بر جا مانده ای که همه پیامبران خدا
 (علیها سلام) بر دوش می کشیدند - و اینک بر زمین مانده است - تو به مقصد می رسانی.
 تو که بیایی، همه آن وعده هایی که خدا به انسان ها داده است و شهیدان برای آن جان
 باخته اند، عملی خواهد شد، تو که بیایی، مسیح به دنبال خواهد بود و چشمه های محبت
 از زمین خواهد جوشید. تو که بیایی، **علی(ع)** خواهد آمد و زمین که در همه عمر،
 تشنه عدالت علی(ع) بوده است، سیراب خواهد شد.
 آقا! چه طور بگویم؟ تو که بیایی! جهان را نور نور فرا گیرد. از آن
 روزی که مثل خورشید پشت ابرها پنهان شده ای، صدها سال
 است که می سوزیم. پس چه وقت خواهی آمد؟!

آداب معاشرت

رسم زندگی

معاشرت با دیگران در زندگی روزمره آدابی دارد که همه ما کم و بیش با آن آشنا هستیم. اما امروزه با فراگیر شدن فضای مجازی، آداب معاشرت در چنین فضایی نیز به شدت مطرح شده است. ما این روزها در سطحی وسیع و در بسیاری از امور زندگی مان از ارتباطات اینترنتی استفاده می‌کنیم؛ روابط خانوادگی و فامیلی، روابط آموزش، روابط دوستانه و یا ارتباطات مربوط به کسب و کار، خرید و فروش. می‌بینید که این روابط به شکل گسترده‌ای رواج پیدا کرده‌اند. از این رو امروزه واژه «نتیکت» (NETIQUETTE) که ترکیب کلمه‌های «نت» و «اتیکت» به معنای «آداب معاشرت» است، به آداب و تشریفات و باید‌ها و نبایدها در فضای مجازی اشاره دارد و به تدریج جای خود را در ادبیات مربوط باز می‌کند.

بله معاشرت در دنیای مجازی نیز از اهمیت برخوردار است و ما در آن محیط نیز مانند زندگی واقعی و محیط فیزیکی، ملزم به رعایت پاره‌ای از آداب و چارچوب‌ها هستیم؛ چارچوب‌هایی که متأسفانه گاهی بزرگ‌ترهای ما نیز به آن‌ها بی‌توجه هستند و در این زمینه‌ها به آموزش و تذکر نیاز دارند.

حسین امینی پویا

حفظ سلامت اخلاقی خود و دیگران

ابتدا باید بدانیم، در فضای مجازی باید همانی باشیم که در فضای واقعی هستیم. یعنی به همان معیارهای رفتاری و اخلاقی پایبند باشیم که در زندگی واقعی به آن‌ها باور داریم. مگر چه چیزی تغییر کرده است؟ ما که خودمان هستیم و دیگران نیز همین‌طور. در این رابطه و تعامل دوطرفه فقط شکل ارتباط تغییر کرده است. پس حفظ حقوق و حریم دیگران، خیرخواهی و پرهیز از خشونت، بدگویی نکردن و داشتن عفت کلام و دیگر اصول اخلاقی و رفتاری، دقیقاً و حتی گاه جدی‌تر باید در این فضا رعایت شود.

زمان را مدیریت کنید

زمان حضور خود را در شبکه‌های اجتماعی باید مدیریت کرد. شما در زندگی کارها و وظایف دیگری نیز دارید. چرا باید همیشه سرتان توی گوشی باشد؟ چه لزومی دارد که صبح تا شب گوشی به دست پیام‌ها را وارسای کنید؟ شما واقعاً در شبانه‌روز به چند کیلومتر! اطلاعات نیاز دارید؟ بد نیست گاهی حتی از خودتان بپرسید: «مگر من یک مفسر سیاسی فعال هستم که این قدر پیام سیاسی می‌خوانم؟!»: «مگر من طراح مد یا بازیکن حرفه‌ای فوتبال هستم که اخبار مربوط را این گونه شدید پیگیری می‌کنم؟»

پس گاهی باید بی‌خیال دنیای مجازی شوید و به زندگی تان برسید؛ به خصوص وقتی با جمعی نشست‌اید. در مهمانی‌ها، جمع‌های دوستانه، رستوران و... اوقاتی که با دیگران هستید، گپ و گفت با آن‌ها باید اولویت شما باشد. انگار نه انگار که به مهمانی رفته‌اید. نمی‌گوییم اصلاً گوشی را کنار بگذارید. معلوم است که گاهی باید به پیامی پاسخ داد یا پیگیر کار ضروری دیگری بود. در این گونه موارد با یک عذرخواهی ساده، چند دقیقه‌ای را زمان بخواهید و کارتان را انجام دهید. مهم آن است که بدانید به مهمانی رفته‌اید و دیگران نیز از ارتباط با شما سهمی دارند.

سرت در دنیای مجازی

هر چیزی را رونویسی نکنید

یادتان باشد پیامی که ارسال می‌کنید بعد از رسیدن به مقصد غیب نمی‌شود و از بین نمی‌رود. پس سعی کنید هر مطلب و محتوایی را به اشتراک نگذارید. روی پیام‌های خود قبل از ارسال تأمل کنید. بدانید فضای مجازی فضای دروغ و فریب نیز هست. گاه بخش بریده‌شده‌ای از یک فیلم می‌تواند واقعیتی آشکار را جور دیگر نمایش دهد. پس با وسواس ویژه به چیزهایی که به اشتراک می‌گذارید، توجه کنید.

متأسفانه هستند کسانی که حتی قبل از خواندن کامل یک متن دریافتی یا دیدن کامل فیلمی، فوری آن را برای کسی دیگر می‌فرستند و بعد معلوم می‌شود آن فیلم یا متن مشکل داشته است. وقتی کار از کار گذاشته، معلوم است که عذرخواهی یا پشیمانی نیز چیزی را عوض نمی‌کند.

کم‌گو و گزیده‌گو باشید

شاید در شبکه‌های مجازی محدودیتی برای تعداد کلمه‌هایی که می‌نویسید وجود نداشته باشد، اما این موضوع نباید شما را به درازگویی بکشاند. وقتی قرار است اغلب پیام‌ها با گوشی خوانده شوند، چه بهتر که تا حد امکان کوتاه باشند. بنابراین سعی کنید حجم پرونده‌های (فایل‌های) ارسالی‌تان را کوتاه کنید. با این کار، هم مطلب ارسالی‌تان راحت‌تر خوانده می‌شود، هم به حجم اینترنت طرف مقابل رحم کرده‌اید!

اضافه بر این توجه دارید که اغلب افراد مثل خود شما در گروه‌های متعددی عضو هستند و قرار است پیام‌های زیادی را بخوانند. اگر این پیش‌فرض را در نظر داشته باشید، خودتان می‌فهمید که باید به حجم و تعداد پیام‌هایی که به اشتراک می‌گذارید، توجه داشته باشید. پس لطفاً پیام‌های کیلویی! صبح و ظهر و شب! با دسته‌گل‌ها و «شکلک‌های» (ایموجی‌های) فراوان نفرستید.

بازار شایعه و خرافات را داغ نکنید

اخبار عجیب و غریب و خرافه‌ها را که پایه و اساس درستی ندارند نیز با ذوق زدگی برای دیگران نفرستید. همان‌طور که گفتیم، تا از درست‌بودن چیزی مطمئن نشده‌اید، آن را نه بپذیرید و نه با دیگران به اشتراک بگذارید. شایعات غالباً همین‌گونه شکل می‌گیرند و پخش می‌شوند. وقتی به دلیل ناآگاهی و نداشتن اطلاعات کافی از یک موضوع، مطلبی را فوراً و بدن دقت به اشتراک می‌گذارید، به همین راحتی و بدون اینکه بدانید، شایعه‌ای را در فضای مجازی دامن زده‌اید.

کمتر اخبار منفی و ناامیدکننده را منتشر کنید

یک نصیحت دوستانه: حجم خبرهای بد و منفی را که به اشتراک می‌گذارید، با وسواس تنظیم کنید. بعضی‌ها هستند که انگار با خودشان قرار گذاشته‌اند فقط اخبار منفی و بد را منتشر کنند. آن‌ها بی‌آنکه بدانند، موجوداتی بدبین، منفی و ناامیدند و همه را ناامید می‌خواهند. نمی‌گوییم در اطراف ما همه چیز به‌سامان است. گریزی هم از دیدن و شنیدن برخی خبرهای منفی وجود ندارد، اما چرا باید آن‌ها را مدام تکرار کنیم؟!

دیدهاید کسی خاک اره را دوباره بخواهد اره کند؟! یادتان باشد، دوباره و دوباره به اشتراک گذاشتن اخبار منفی و غرغر کردن و حرف‌های بی‌حاصل زدن همان اره کردن دوباره خاک اره است. روشن است که این کار عبث و ابلهانه است. با تکرار این اخبار ناامیدکننده و منفی، جز اینکه اعصاب خود و مخاطبان‌تان را خراب کنید، چه نتیجه دیگری می‌گیرید؟!

اصلاً چرا خبرهای بد را شما بدهید؟! تازه مطمئن باشید اکثر افراد آن‌ها را شنیده‌اند. اخبار بد با سرعت و زودتر از بقیه منتشر می‌شوند. اگر همه نشنیده باشند نگران نباشید، آن‌ها چیزی را از دست نداده‌اند. به هر حال نباید کاری کنید که وقتی اسم و عکس شما را می‌بینند، منتظر متن یا خبری منفی و ناامیدکننده باشند.

این مطلب ادامه دارد...

امیدوار

هیچ لفظه‌ای زمین
این همه در انتظار تو نبوده است
با زبان دشت
با زبان هر چه رود
نذر بازگشت تو
شعرهای عاشقانه‌ای سروده است
باز هم زمین
صبح‌های جمعه عاشق و امیدوار
گرم رفت و روپ می‌شود
خواب دیده است می‌رسی
حال او دوباره خوب می‌شود

منیره هاشمی

شاعرانه

پراز تکاپو

مثل یک چشمه پر از اکلیل
شهر بالای تپه جاری بود
در شب سرد نیمه اسفند
مس و هالش ولی بهاری بود
تپه‌ها رنگ سبز روشن داشت
همه جا بوی عید می‌آمد
ماه زیباتر از تمامی سال
بوی سال جدید می‌آمد
جاژه سینه‌فیز و باعجله
روی کوهی نفس نفس می‌رفت
ساعتم ناله‌ان توقف کرد
عقربه مثل اینکه پس می‌رفت
سیمبر و شصت و پنج تاهریه
توی دست فرا مهیا بود
هیجان داشت سگته‌ام می‌داد
مثل اینکه خدا هم آتجا بود
سال تمویل من شد و دل من
مثل ماهی پر از تکاپو بود
اهسن‌ال‌حال‌تر از این می‌شد؟
در دل من فقط، فقط او بود

زهرا داوری

کاشکی

شرق عالم، غرب عالم
تو در این لفظه کجایی؟
نیستی اینجا ولی باز
روز و شب در فکر مایی
ثانیه، ساعت، دقیقه
جمعه‌هایی از تو فالی
بی تو هی تکرار، تکرار
بی تو سرد است این هوایی
کی به پایان می‌رسد آه،
فصل بی‌رنگ جدایی
کاشکی این عید نوروز
با پرستوها بیایی

زهرا عراقی

سرباعی

جان، مو شد و به هیچ رویت نشناخت
دل فون شد و قدر خاک کویت نشناخت
ای از سر موپی دو جهان کرده پدیرا
کس در دو جهان یک سر مویت نشناخت

یک لفظه که در گفت و شنید آیی تو
صد عالم بسته را کلید آیی تو
پیزی که پدید نیست آن پنهان است
پیدا تر از آتی که پدید آیی تو

هر دل که ز لطف تو نشان یابد باز
سر رشته فود در دو جهان یابد باز
در راه تو هر که نیم جانی بدهد
از لطف تو صد هزار جان یابد باز

فرید الدین عطار نیشابوری

نقاشی بهار

فکر یک نقاشی است
دست سر سبز بهار
با مدار زنگی اش
می شود مشغول کار
می کشد روی زمین
با مدار سبز، خورش
روی آن گل می کشند
می زند صد طرح و نقش
پر سر سبز در رفت
می زند تاجی قشنگ
شافه های فشک را
می کند فوش آب و رنگ
روی قاب سال نو
می کشد گنجشک و سار
کار او زیبا شده
آفرین بر این بهار!

نسرین شهبازی

بیشتر بخوانیم

بیت من خانه نیست

شعرهای این کتاب برای نوجوانان و جوانان سروده شده‌اند. شاعر به طبیعت توجه خاصی دارد، اما از مسئله‌های اجتماعی نیز غافل نمی‌شود. در شعری با همین عنوان می‌گوید: «دوباره چرخ دستی پر از سروصدا و یک نفر که داد می‌زند، نمک و آن طرف‌تر کنار تیر برق، کسی شبیه یک پدر بزرگ عینکی، دوباره توی کوچه التماس می‌کند، کمک! و من ...»

نام مجموعه: شعر شبان

نویسنده: شاهین رهنما

ناشر: نشر گویا

سال چاپ: ۱۳۹۹

تلفن: ۰۲۱۸۸۳۴۲۲۰۹



راز

گل و آینه و ماهی و قرآن
جهانی همه فوش مال
سر سفره نوروز
گل از آینه پرسید:
چه رازی است
در این نو شدن از نو
در این لحظه آغاز
شنید از ذهن آینه آهی
که می گفت
جهان ماهی این آب زلال است
رعایش، دگرگونی مال است
نمی داند اگر عشق نباشد
سیرن به چنین حال مال است

مهری ماهوتی

یک درخت، یک زمین

پاک
زمین

برای اینکه شهری زیبا، کشوری دوست‌داشتنی با مردمانی سالم، و سیاره‌ای پاکیزه داشته باشید، نیاز دارید که تا حد امکان، آلودگی‌ها را از سطح زمین پاک کنید. اما این کار تنها به معنای جمع کردن زباله‌ها نیست. قطعاً این کار را همه بلد هستند. ببینیم چگونه می‌توانید به زمین کمک بیشتری کنید.

چند مشکل و یک راه حل

همه ما با کلمه‌هایی مثل حفاظت از محیط زیست، مشکلات ناشی از آلودگی هوا، خطرات وجود ریزگردها در هوا، آلودگی صوتی و ... آشنا هستیم و حتی اگر اطلاعات زیادی درباره این مشکلات نداشته باشیم، قطعاً اسم همه آن‌ها به گوش ما خورده است. راستی آیا راهی هست که تمام مشکل‌ها و دردهای ناشی از آلودگی هوا را بتوان هم‌زمان حل کرد؟ قطعاً راه حلی می‌توان یافت؛ البته به این شرط که همه ما در کنار هم تصمیم بگیریم با آلودگی‌ها مبارزه کنیم. چگونه؟ جواب ساده است: با کاشتن درخت!

کاشت چمن: خوب یا بد؟

در بسیاری از کشورهای جهان، در کنار خیابان‌ها و داخل میدان‌ها و پارک‌ها و دیگر جاهای شهری، نقاط فراوانی وجود دارند که چمن کاری شده‌اند. این کار به زیباشدن شهر کمک فراوانی می‌کند. چه کسی بدش می‌آید که در تمام نقاط شهر خود، جاهایی به رنگ سبز روشن ببیند؟ یا اینکه هر صبح وقتی از خانه بیرون می‌آید، فواره‌هایی را مشاهده کند که مشغول آبیاری چمن‌ها هستند و به این ترتیب، علاوه بر دیدن این صحنه‌های زیبا، بوی چمن آب‌خورده را هم بیشتر از هر زمانی حس کند؟ اما صبر کنید! اگر در فیلم‌ها و عکس‌ها صحنه‌هایی از کشورها و سرزمین‌هایی می‌بینید که جای‌جای آن‌ها پر از چمنزار است، این به دلیل آب و هوای این سرزمین‌هاست. اگر در سرزمینی میزان باران زیاد باشد، خاک آنجا آماده پرورش هر گونه بذری می‌شود و به این ترتیب در تمام بخش‌های خاک آن، علف‌های هرز، گیاهان متفاوت، گل‌ها و چمن می‌رویند؛ بدون اینکه هزینه‌ای برای آبیاری آن‌ها پرداخته شود. حالا اگر کشوری با کمبود آب مواجه شود چطور؟

درخت یا چمن؟

فرق نمی‌کند که ما در ایران زندگی کنیم یا در یک کشور عربی یا آفریقایی یا هر جای دیگر دنیا. اگر سرزمین ما با مشکل کم‌آبی روبه‌روست، باید سعی کنیم از هر راه ممکن استفاده کنیم تا آب کمتری هدر برود. چمن نسبت به آبی که برای آن مصرف می‌شود، بسیار پرهزینه است. ضمن اینکه خیلی زود عمرنگهداری آن به پایان می‌رسد و هیچ کمکی به انسان در برابر مشکلاتی مثل ریزگردها نمی‌کند. به همین خاطر فرق نمی‌کند کجا باشیم، حتماً باید کاری کنیم که چمن کمتری کاشته شود. چگونه؟ با جایگزینی درخت به جای چمن کاری.

حسن ستوده‌نیا

تأثیر وجود درختان

اگر یک پارک پر از درخت را دیده باشید، یا به یک باغ میوه یا حتی جنگل رفته باشید، حتماً متوجه شده‌اید که درخت‌ها با ایجاد سایه فراوان، آنجا را خنک‌تر از سایر قسمت‌ها می‌کنند. حتی اگر این پارک پر از درخت در کنار یک خیابان شلوغ باشد، باز هم می‌توان تفاوت هوای آنجا را با خیابان متوجه شد. همین تغییرات ساده سبب می‌شوند که حیوانات برای ساختن خانه‌های خود به قسمت‌های پر درخت جذب شوند. مثلاً پرند‌های فراوانی در شاخ و برگ این درختان لانه درست می‌کنند.

از طرف دیگر، انبوه شاخه‌های درختان سبب می‌شود که هوای بخش‌های پر درخت، پاکیزه‌تر از سایر قسمت‌های شهر باشد. درختان اکسیژن بیشتری تولید می‌کنند. به علاوه، سروصدا و آلودگی‌های صوتی به مانعی بزرگ به نام شاخ و برگ درختان برخورد می‌کنند و میزان این آلودگی کم و کمتر می‌شود. ریزگردها هم در برابر درختان نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. اما آیا چمن و گل‌دان‌هایی که گل‌های رنگارنگ دارند نیز می‌توانند به انسان چنین کمکی بکنند؟ مسلماً خیر!

درخت خود را بکارید!

در اواخر هر سال و به مناسبت «هفته درخت کاری»، در بوستان‌ها و نقاط گوناگون شهرها درخت اهدا می‌شود تا هر کسی که می‌خواهد، نهال درخت‌ها را دریافت کند و آن‌ها را هر جا که دوست دارد، بکارد. اگر جای مناسبی در باغچه خانه‌تان یا حتی در کنار پیاده‌روی کوچک‌تان دارید، چه کاری بهتر از کاشتن درخت در این جاها؟ اگر به این نهال‌ها رسیدگی شود، کمی بعد در خانه یا جلوی خانه درختی خواهید داشت که هم زیباست و هم ممکن است پرندگان را به سمت خود جذب کند. حالا اگر تمام این نهال‌ها در پارک نزدیک خانه‌تان کاشته شوند چه اتفاقی می‌افتد؟ درخت‌ها با ریشه‌های بزرگ خود، نیاز کمتری به آب دارند؛ زیرا راحت‌تر آب را از زیرزمین جذب می‌کنند. به این ترتیب یکی دو سال بعد، پارک محله شما به یک باغ پر درخت، زیبا و پاکیزه تبدیل می‌شود. دیگر نیازی به هدر دادن آب برای آبیاری چمن نیست و می‌توانید با رفتن به پارک از صدای پرند‌ها و هوای خواب و البته تمیز آن لذت ببرید. پس تا دیر نشده، سهم خودتان را از درخت‌ها بردارید و زودتر درخت خود را بکارید!



فرمانده من

اصغر قنور

تصویرگر: فرامرز کشتکار

آشنایی با فرمانده لشکر عاشورا
سردار شهید مهدی باکری

سردار جزیرهٔ مجنون

خوب یادم هست توی محل ما یک دیوارِ خشت و گلی بلند بود. بزرگ‌ترها همیشه به ما می‌گفتند: «نباید زیر آن دیوار بنشینیم. چون دیوار خاک سست و کهنه دارد و هر آن ممکن است فرو بریزد.» ما نمی‌دانستیم خاک کهنه و سست چه معنی می‌دهد. برای همین همیشه بعد از بازی و فوتبال، عرق‌ریزان زیر سایهٔ بلندش می‌نشستیم و خستگی می‌گرفتیم. از بین ما فقط یکی از بچه‌ها بود که دورتر می‌نشست و با نگرانی نگاهمان می‌کرد.

تابستان داشت تمام می‌شد. ما غرق در شادی و خنده بودیم. اما او همچنان نگران، یک چشم به ما داشت و یک چشم به دیوار. یک روز در حالی که همه از خستگی با چشمان بسته و خواب‌آلود زیر سایهٔ دیوار دراز کشیده بودیم، ناگهان فریادهای بلند پسرک را شنیدیم که



خاطره‌های از
شهید باکری

خویش را نیز از دست داد.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شهید باکری نقش فعالی در سازمان‌دهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی داشت. وی هم‌زمان با فعالیت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مسئولیت شهرداری ارومیه را نیز بر عهده گرفت. ایشان مدتی هم دادستان دادگاه انقلاب اسلامی ارومیه شد.

شهید مهدی باکری در مدت کوتاهی مدارج ترقی را در جبهه طی کرد. در عملیات «فتح‌المبین» با عنوان معاون «تیپ نجف اشرف» توانست در کسب پیروزی مؤثر باشد. در همان عملیات از ناحیه چشم مجروح شد. پس از بهبودی به جبهه بازگشت و در عملیات‌هایی چون «بیت‌المقدس»، «رمضان»، «مسلم بن عقیل»، «والفجر مقدماتی»، «والفجر ۱» تا «والفجر ۴» و عملیات «خبیر» در سمت‌های متفاوت شرکت کرد. در مجموعه عملیات‌های والفجر، با عنوان فرمانده «لشکر عاشورا» در جبهه حضور داشت.

در عملیات خبیر، به شهید مهدی باکری خبر داده شد که برادرت به شهادت رسیده است و می‌خواهیم پیکرش را برگردانیم؛ ولی شهید باکری اجازه نداد و از پشت بی‌سیم این جمله تاریخی را به زبان آورد: «همه اون‌ها برادرای من هستند. آگه تونستید همه رو برگردونید.»

در حین عملیات بدر و در حالی که نیروهای بعثی با محاصره کامل سربازان تحت امر شهید باکری در جزیره مجنون در حال زدن تیر خلاص به رزمندگان مجروح باقی‌مانده بودند، احمد کاظمی و محمود دولتی با اصرار از وی می‌خواهند که با عبور از دجله و پیمودن فاصله ۷۰۰ متری میان خط اول و خط دوم حمله، جان خود را نجات دهد؛ ولی این درخواست هر بار با جواب منفی وی روبه‌رو می‌شد. تا اینکه بر اثر اصابت تیر مستقیم دشمنان بعثی در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ به فیض شهادت نائل شد. در این هنگام، در حالی که یارانش سعی داشتند پیکرش را با قایق به عقب برگردانند، قایق هدف اصابت شلیک مستقیم «آرپی‌جی» یکی از سربازان بعثی قرار گرفت و در ارون‌رود غرق شد. پیکر وی و سایر هم‌زمانش هیچ‌گاه پیدا نشد و وی همچنان مفقودالاثراست.

می‌گفت: «دیوار داره خراب می‌شه! فرار کنید!» ما گیج و مات فقط نگاه می‌کردیم که ناگهان به طرفمان آمد. یکی را با لگد و دیگری را با سیلی می‌زد. شاید از شدت ضربه‌های لگد و سیلی او بود که از زیر دیوار کنار رفتیم. همان موقع بود که دیوار فرو ریخت و همه جا را گرد و خاک غلیظی پوشاند.

دو روز بعد چند نفر از ما همراه با پدرها و مادرهایمان برای ملاقات آن پسر به بیمارستان رفتیم. یک دست و پایش آسیب دیده بود. پدرم خنده‌کنان به پدر پسر گفت: «اگر آقا مهدی بچه‌های ما رو کتک نمی‌زد، معلوم نبود الان زنده بودن یا مرده!»

پدر مهدی هم خندید و گفت: «کتک زده! وظیفه مهدی سنگین بوده. وظیفه سنگین هم یک کم درد داره. بچه‌ها هم فکر می‌کنن کتک خوردن.»

به مهدی نگاه کردم. حالا دیگر آن نگرانی که در طول تابستان توی صورتش موج می‌زد، وجود نداشت. سال‌ها بعد که بزرگ‌تر شدیم، وقتی در مورد آن روز با هم حرف زدیم، لبخند قشنگی زد و آرام گفت: «هر آدمی توی این دنیا یک رسالت داره. خداوند برای این ما رو انسان آفریده که به رسالت آدم‌بودن خودمون عمل کنیم.» گفتیم: «مثلاً چه رسالتی؟» ساکش را روی دوش انداخت و گفت: «مثلاً الان جنگه. دشمنان دین و کشور می‌خوان عزت مردم ما رو نابود کنند. پس من می‌رم تا به سهم خودم نذارم. می‌رم تا با دشمن دین و کشورم بجنگم ...»

شهید مهندس مهدی باکری در ۳۰ فروردین ۱۳۳۳ در میاندوآب استان آذربایجان غربی و در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. در همان آغاز کودکی، مادرش را از دست داد. او و دوستانش نقش مهمی در برپایی تظاهرات شهر تبریز در ۱۵ خرداد ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ داشتند. همان زمان، وی توسط ساواک شناسایی و بارها بازجویی شد. سرانجام هم تحت نظر او را آزاد کردند. پس از گرفتن دیپلم وارد دانشگاه تبریز شد و در رشته مهندسی مکانیک شروع به تحصیل کرد. در حین تحصیل خبر مرگ برادرش، علی باکری را به وی دادند. بدین ترتیب، او دومین عضو خانواده

آجی مَجی! بوف! شما همین الان به یک زبان جدید مسلط شدید!
می‌خواهم شما را با یک مهارت نهفته در درونتان آشنا کنم. چه زبان‌هایی بلد هستید؟ احتمالاً جوابتان این باشد که زبان فارسی و زبان مادری‌مان (ترکی، کردی و ...) و شاید هم بعضی‌ها تان بگویند زبان انگلیسی. اما نه! همه شما به غیر از این زبان‌ها به زبان دیگری هم مسلط هستید.

این زبان، زبان نشانه‌هاست. تا به حال شده به آسمان نگاه کنید و ابرهای تیره و پُرتراکم را ببینید و حدس بزنید که به زودی باران می‌بارد؟ یا تا به حال از حالت چهره آدم‌ها حال درونی‌شان را حدس زده‌اید؟

با دیدن تابلوی دایره‌ای قرمز رنگی که یک خط سفید آن را نصف کرده است، می‌فهمید که ورود خودرو به این خیابان ممنوع است.

ابرها یا آن تابلو با شما سخن نگفته‌اند، جایی هم چیزی ننوشته است. شما از روی نشانه‌های تجربی یا قراردادی زبان آن‌ها را می‌فهمید.

این مهم‌ترین زبان بین‌المللی بین همه آدم‌هاست. خوب این‌ها چه ربطی به رشته فنی و حرفه‌ای دارند؟ سؤال خوبی است! می‌خواهم برایتان از رشته‌ای بگویم که از همین زبان بسیار استفاده می‌کند: گرافیک!

مه‌ر س‌ا ل‌ط‌ان‌ی

هنرستان

آشنایی با یکی از رشته‌های جذاب فنی و حرفه‌ای

رنگ و تصویر

رشته گرافیک

گرافیک در تعریف اولیه یعنی آنچه شما با عکس، نویسه نگاری (تایپوگرافی) به معنای بازی با نحوه نوشتن کلمات و خط و تصویر نشان می‌دهید و منظور را به مخاطب می‌رسانید. این هنر گرافیکست است که بتواند طرحش را چنان پیاده کند که مخاطبان با اندکی دقیق شدن منظور را متوجه شوند.

هنر یک‌جور آفرینش است. شما با نرم‌افزار (فتوشاپ، ایلاستریاتور و...) یا نوشت‌افزار (مداد رنگی، ماژیک، قلم‌مو و...) اثری را می‌آفرینید. در این رشته شما با اساسی‌ترین مفهومی‌ها نظیر «ترکیب‌بندی»، «فضاهای مثبت و منفی» و «رنگ‌شناسی» آشنا می‌شوید. گرافیکست به کمک فضاهای مثبت و منفی و حاشیه‌هایی که موضوع کارش را شکل داده‌اند، طرح خود را اجرا می‌کند. بازی‌های بسیاری با فضاهای مثبت و منفی صورت می‌گیرند. گاهی حاشیه خودش موضوع اثر می‌شود. رنگ‌شناسی دست شما را برای تنوع و زیبایی باز می‌گذارد. و در انتها، با ترکیب‌بندی موضوع‌ها و فضاهای منفی و رنگ‌ها می‌توانید بی‌نهایت اثر خلق کنید.

بازار کار

تبلیغات مهم‌ترین بازار گرافیک‌هاست. در طرح‌های گرافیکی، مهم‌تر از یادگرفتن فن‌ها، ایده‌شماس است. خلاقیت در طراحی حرف اول را می‌زند. هر قدر طرح شما خلاقانه‌تر باشد، مخاطبان و مشتریان بیشتری را جلب می‌کند و به این ترتیب، محصولی که تبلیغش را کرده‌اید، فروش بالاتری خواهد داشت. یعنی یکی از ارکان اصلی اقتصادی برای ارائه یک محصول، بخش تبلیغات آن است. حوزه‌های دیگری نظیر رسانه‌ها، مجله‌ها، روزنامه‌ها، وبگاه‌ها و ... نیز به گرافیک‌ها نیاز دارند. همین مجله‌ای که ورق می‌زنید حاصل هنرمندی خانم چرخیان (گرافیکست مجله) است که مطالب نویسنده‌ها را به شکل یک نشریه در آورده است. دانش‌آموزان هنرستانی زودتر از هم‌سن‌وسال‌هایشان وارد بازار کار می‌شوند. دانش‌آموزان رشته گرافیک یکی از متنوع‌ترین بازارهای کار را دارند. اگر به گرافیک علاقه‌مند هستید، مراکز این رشته را در شهر یا استان محل زندگی‌تان پیدا کنید و بیشتر با آن آشنا شوید.

کار با نرم‌افزار

در رشته گرافیک، علاوه بر مهارت دست‌هایتان در طراحی و خطاطی، با نرم‌افزارهای طراحی آشنا خواهید شد. یادتان باشد که بازار کار به مهارت رایانه‌ای نیاز دارد. بنابراین به آموزش‌های مدرسه بسنده نکنید و حسابی سر از کار نرم‌افزارهای طراحی در آورید.

آشنایی با چاپ

خروجی کار گرافیک‌ها معمولاً یا چاپ می‌شود یا به صورت یک فایل رایانه‌ای و به‌طور مجازی توزیع می‌شود. معرفی‌های چاپ از دیگر درس‌هایی است که در این رشته می‌گذرانید. دانستن اینکه ایده و زحماتان با کدام فناوری چاپی بهتر می‌شود، چیزی است که هر گرافیکست خوب باید بداند.

آشنایی با موزه هدیه‌ها و نذری‌ها در
همسایگی حرم حضرت معصومه (س)

گنجینه

فاطمه نذری

خزانه هدیه‌ها و نذری‌ها

یکی از موزه‌های کهن‌سال ایران، موزه هدیه‌ها و اشیای نذری مردم به حرم حضرت معصومه (س) در قم است. تا قبل از افتتاح «موزه آستانه»، هدیه‌های با ارزش و تاریخی مردم در گنجینه حرم نگهداری می‌شدند. اما اندک‌اندک این خزانه چنان پر از اشیای تاریخی شد که مسئولان تصمیم گرفتند برای نگهداری و نمایش آن‌ها بخشی از حرم حضرت معصومه (س) به موزه تبدیل کنند. امروز بعد از گذشت ۸۷ سال از افتتاح موزه آستانه در قم، این موزه بیشتر از سه هزار اثر ارزشمند تاریخی متنوع را در سالن‌ها و گنجینه خود جا داده است؛ از قرآن‌ها و کتاب‌های کوچک و بزرگ خطی که توسط خوش‌ذوق‌ترین هنرمندان ایرانی نوشته و تزیین شده‌اند تا سنگ‌قبرهای مرمر یک تکه بزرگ با نقش برجسته‌هایی از پادشاهان و شاهزادگان قاجاری. موزه آستانه حضرت معصومه (س) در همسایگی حرم، با انبوهی از هدیه‌ها و اشیای کشف شده، یکی از دیدنی‌ترین جاذبه‌های شهر قم است.



چهره سنگی قاجاریان

شاهان و شاهزادگان قاجاری از همان ورودی موزه با چهره‌های سنگی به استقبال بازدیدکنندگان می‌آیند. این قطعه‌سنگ‌های بزرگ یک‌تکه، سنگ‌مزارهایی هستند که زمانی در آرامگاه صاحبانشان، در حاشیه «حیاط عتیق» حرم حضرت معصومه (س) قرار داشتند. سنگ‌تراشان قاجاری با قلم، چکش و ذوقشان، چهره صاحبان آرامگاه را با ظرافت و جزئیات باورنکردنی بر سنگ‌ها تراشیده‌اند. این قطعه، سنگ مزار شعاع السلطنه، پسر مظفرالدین شاه قاجار، است.

کتاب‌های آسمانی

این قرآن زیبا به ادعای تابلوی راهنمایش، ۱۲۰۰ سال پیش توسط حضرت رضا (ع)، امام هشتم شیعیان، نوشته شده‌است. قرآن‌های موزه یکی از دیدنی‌ترین و کامل‌ترین مجموعه‌های موزه هستند که می‌شود مدت‌ها به تماشایشان ایستاد. در این قرآن‌ها می‌توان خط‌های متنوع ایرانی، انواع هنرهای تزیینی و بهترین نمونه‌های هنر جلدسازی دوران اسلامی را دید. اغلب قرآن‌های موزه به خط خوش‌نویسان شناخته شده ایرانی یا امامان شیعه (ع) هستند.





شمعدان‌های برنجی

این‌ها شمعدان‌هایی هستند که به دست هنرمندان ایرانی از برنج ساخته شده‌اند. اشیای فلزی موزه بیشتر از جنس، فولاد، برنج، مس و مفرغ هستند. هنرمندانی که این شمعدان‌ها را ساخته‌اند، هزاران سال تجربه فلز کاران ایرانی را با خود داشته‌اند. کافی است کمی به شمعدان‌ها نزدیک شوید و دقت کنید تا بتوانید تزیینات و ریزه کاری‌های حیرت‌انگیزی را ببینید که استاد فلز کار با ابزار اولیه و ساده‌اش روی برنج نقش کرده است...

درهای پرکار

از جمله مجموعه‌های تماشایی موزه، درهای بزرگی هستند که زمانی در حرم حضرت معصومه(س) بر محور خود می‌چرخیدند. این درها یا چوبی هستند و به دست هنرمندان منبت کار تزئین شده‌اند، یا مثل این در نقره‌ای از زیر چکش و قلم قلم‌زنان کاربلد قاجاری بیرون آمده‌اند. استاد قلم‌زن تقریباً هیچ جای در فلزی را از قلمش نینداخته است. درهای بزرگ فلزی موزه آستانه پر از گل‌دان‌های گل، پرندگان، انواع گل‌ها و کتیبه‌هایی هستند که شعر یا آیه‌ای از قرآن را در خود دارند.



دیدنی‌های دیده‌نشده

موزه آستانه از موزه‌های کمتر شناخته‌شده ایران است. نقاشی‌های رنگارنگ، کاشی‌ها و ظرف‌های لعاب‌دار، سکه‌های دوره‌های متفاوت تاریخی، و قالی‌ها و قالیچه‌های ارزشمند صفوی، از جمله دیدنی‌های کم‌نظیر موزه هستند. آثار موزه را می‌توان به دو بخش آثار پیش از دوره اسلامی و آثار دوره اسلامی دسته‌بندی کرد. این‌بار که برای زیارت به قم سفر کردید، در اطراف حرم سراغ موزه آستانه و دیدنی‌هایش را هم بگیرید.

عاشق صندوقچه‌ها

با هیچ کس رفت و آمد نداشت. نه دوست می‌شناخت، نه فامیل و آشنا. حتی خانواده هم برایش اهمیت نداشت. تنها چیزی که برایش مهم بود، پول بود و پول. با اینکه خیلی ثروتمند بود، حاضر نبود یک سکه سیاه‌هم به کسی ببخشد. حتی حاضر نبود برای خودش و زنش لباس تازه بخرد و غذای درست و حسابی تهیه کند. زن بیچاره‌اش همیشه از دستش غر می‌زد و مجبور بود با کم بسازد.

یک روز آقای خالد با خوش‌حالی به خانه آمد. یک کیسه پر از سکه از شال کمرش بیرون آورد و جلوی خودش خالی کرد. سکه‌های تازه برق می‌زدند و جرینگ‌جرینگ صدا می‌کردند. سکه‌ها را توی کف دستش گرفت. بویشان کرد. خندید و به زنش نگاه کرد و گفت: «چند شتر جوان فروختم. حالا این صدتا سکه هم به سکه‌هایم اضافه شدند.»

بعد قفل صندوق طلایش را باز کرد و سکه‌ها را یکی یکی توی آن انداخت. از صدای سکه‌ها لذت می‌برد. زن چِکی نگاهش کرد و گفت: «چه فایده هزاران سکه داری اما حاضر نیستی خرج زن و بچه‌ات بکنی!»

- چه می‌گویی زن! سکه‌های طلا سرمایه‌های من هستند.

- تو که هزاران سکه داری، باغ داری، گله‌های شتر و گوسفند داری، دیگر چه می‌خواهی؟ اگر به فکر من نیستی به فکر بچه‌هایت باش! این همه ثروت به چه درد ما می‌خورد؟ می‌دانی پسرمان هاشم، گرفتار است؟ چند روز پیش زنش می‌گفت بدهکاری بالا آورده. کمکش کن!

- کمکش کنم؟ به من چه! مگر پدر من به من کمک کرد؟ خودم زحمت کشیدم این همه ثروت جمع کردم.

- ای مرد! خداوند آدم خسیس و سنگدل را دوست ندارد. وضع زندگی دخترها و پسرهایت خوب نیست. به خدا اگر کمکشان کنی هم خودشان را خوش‌حال کرده‌ای و هم خدا را. از بس بخیل و بی‌رحمی حتی بچه‌هایت هم به خانه‌مان نمی‌آیند.

زن چشمانش پر از اشک شد و ادامه داد: «دلم خیلی برای بچه‌ها و نوه‌هایم تنگ شده...»

خالد عصبانی شد و گفت: «به جهنم که نمی‌آیند! ساکت باش! چقدر تو از این حرف‌ها می‌زنی؟ همین که گفتم! من پول مُفت به کسی نمی‌دهم.»

بله جناب خالد تنها عشقش سکه‌های طلا بود. هر وقت سکه‌های تازه‌ای به دست می‌آورد، توی صندوق می‌انداخت و می‌گفت: «ای سکه‌ها تا کی در میان مردم دست به دست می‌گردید و فرار می‌کنید تا به دست من برسید. حالا شما را تا ابد در این صندوق زندانی می‌کنم تا همین‌جا پیش خود بمانید.»

از قضا روزی خالد کنار صندوق خودش مُرد. پسرها و دخترها و دامادها بالای سر او حاضر شدند. بدن سرد او را به قبرستان بردند و دفن کردند. در روز تشییع جنازه او غیر از خانواده‌اش، هیچ کس حاضر نشد و به سر قبرش نرفت. هیچ چشمی به خاطرش گریه نکرد.



ککش مکش

• مجید رحمانی صانع
• تصویرگر: فرامرز کشتکار

مشاعره نوروزی





• عبدالله مقدمی

امیرعلی رفت روی میز و قورباغه‌اش را از پیشش در آورد. قورباغه گفت: «قوررر» حسنی داد زد: «بچه‌ها آقا معلم!» همه بچه‌ها سر بایشان نشستند. امیرعلی هم سر بایش نشست. فقط قورباغه سر بایش نشست. دوست امیرعلی چون با نداشت، رفت روی میز آقا معلم و گفت: «قوررر»

• فرزانه مصیبه

سال کبیرسه

از اول اسفند، مامان با هر کدام از فامیل که صحبت کرد، گفت: «ما امسال عید فانه می‌مونیم و شیراز نمی‌یایم.» بعد در لفافه طوری که به طرف مقابل بر نفورد توضیح می‌داد که چون آینده بچه‌ها مهم‌تر از هر چیزی است، ترجیح می‌دهیم امسال به جای دید و بازدید با اقوام، دلمان را بگذاریم کنار دل بچه‌ها و فانه را آرام نگه‌داریم که فودشان را برای آینده آماده کنند. به اینجای فرخش که می‌رسید، من و عرشیا به مامان اشاره می‌کردیم که در مورد امتحان مدرسه تیزهوشان من حرفی نزنند که ماجرایی قبل تکرار نشود.

دو سال پیش که قرار بود عرشیا امتحان ورودی مدرسه تیزهوشان را بدهد، همه فامیل بافبر بودند و هر روز زنگ می‌زدند که به اصطلاح راهنمایی کنند کدام کتاب را بخواند و کدام معلم خصوصی را برایش بیآوریم و کدام آموزشگاه برود. پدر و مادرم به قدری فشار عصبی (استرس) داشتند که مدرام آموزشگاه عرشیا را عوض می‌کردند و هر کتابی را هر کسی پیشنهاد می‌داد، می‌فریدند. کوهی از کتاب و وقت‌های تلف‌شده توی ترافیک، عرشیا را فسته کرده بود تا جایی که نه تنها عرشیا در آزمون تیزهوشان قبول نشد، بلکه آن سال دیگر شاگرد اول هم نشد و اعتماد به نفسش به فنا رفت.

با توجه به این تجربه تلخ، عرشیا از پدر و مادرم فواست تا طبق برنامه‌ریزی او پیش برویم و در تعطیلات عید نوروز مسابی با هم درس بخوانیم، ولی به کسی از فامیل و دوست و آشنا چیزی نگوییم.

۲۹ اسفند بود. مامان داشت سعی می‌کرد فانه را طوری مرتب کند که لااقل ظاهرش تمیز به نظر بیاید و مس عید هر سال را داشته باشد، چون یکی دیگر از برنامه‌های

فانه شلوغ است و پر از ولوله
فانه تلگانی است در این منطقه یا زلزله؟

صفحهٔ ویرانی و آشفتگی است
کل وسایل شده در فانه مان جابه‌جا

بسته شده راه عبور و مرور
مانده معلق پدرم در هوا

ابر غبار است و مه پرز و فاک
مانده شناور، سبد و ساک و لگن روی آن

آتپه عیان است فواهر بیان
مادر من کاش بیاید کمی

از مخ بیچاره من گردپرانی کند
این کمد درهم و برهم شده را چند روز

از ادبیات و ریاضی و زبان و علوم
فانه تلگانی کند

فانه تلگانی

• سعیده موسوی‌زاده



مبتلای تعطیلات

باقی ۳۱ با بقای تعطیلات
من کی ۳۱؟ مبتلای تعطیلات

بگر ۳، قلوه ۴، ششم، قلبم
همه یک با فدای تعطیلات

کاش می شد نرفته برمی گشت
راهم در فضای تعطیلات

به به از مرغ ها و ته پینش
زنده ۳۱ با غذای تعطیلات

هر چه دقت کنی نمی بینی
مشکلی هیچ جای تعطیلات

فواب تا لنگ ظور و لم دارن
روی کاناپه های تعطیلات

عصر گاهو - سکنجبین فوردرن
لب جو در هوای تعطیلات

بعد از آن هم سه دور گل کوچک
بازی دلربای تعطیلات

دوست دارم تمام زندگی ۳۱
بگذرد لابه لای تعطیلات

کاو سوهان فریده تا بغوریم
هر دو شار از صفای تعطیلات

زاغکی قالب پنیری دید
برد آن را برای تعطیلات

بهترین چیزهای دنیا کو
تا بریزم ۳ به پای تعطیلات

ای فوشا ابتدا و آغازش
ای بدا انتهای تعطیلات



عرشیا مخالف با فانه تکانی بود تا تنش ممیطی را برای من کم کند. مامان در کابینت را باز کرد و گفت: «آفه نمی شه که سال تمویل فونه کثیف باشه» بعد با تصور آینده طلایی من و قبولی ۳۱ در آزمون تیزهوشان گفت: «اشکال نداره یه ساله دیگه. ما هم که مهمون نداریم.» هنوز فرخش تمام نشده بود که زنگ در فانه به صدا در آمد.

قاله پریش و دایی مسمود و خانواده هایشان پشت در بودند. با باز شدن در یک صدا گفتند: «شگفتانه! تولدت مبارک آبی فانم.» پهره مامان دیدنی بود. ترکیبی از غم و شادی و ترس!

تولد مامانم سی ۳۱ اسفند بود و آن سال هم سال کبسه و این تنها موردی بود که عرشیا در برنامه ریزی آن را فراموش کرده بود. دایی مسمود گفت: «من فومیرم چرا گفتمی امسال نمی آیی شیرازو. فب وظیفه ما بود بیوییم. آبابی.» فاله گفت: «نفیرم، من متوجه شدم، به مسمود هم گفتم.»

ساعت یازده ظور روز سی ۳۱ اسفند دوباره زنگ فانه ما به صدا در آمد. مامان بزرگ و عمو سچار و دو تا عمه های مجرد پشت در بودند. این بار با یک کیک فانگی دست پفت عمه کوچکم. وقتی مامان بزرگ طبق عادت همیشگی اش در کابینت را باز کرد، گفت: «پ پطو همپین در هم بر همه گنجه او؟»

مامان که صورتش از عصبانیت سرخ شده بود، شروع کرد به صحبت از طریق پیشم با ما. پیشم غره مامان به من و عرشیا ترجمه اش این بود که: «با این برنامه ریزی تون فقط می فواستین آبروی منو بیرین دیگه؟» بعد بابا را این طوری به آتش فانه صدا زد: «آقای پسر فاله بیو اینچو یه لفظه ...» که ترجمه ش از نگاه نگران بابا این طور می شد: «این بچه ها که درگیر درس بودن، تولد من یادشون نبود. تو بعد بیست سال زندگی، چرا هیپی نگفتی؟!»





کم حواس، خونس قواره

تمام اصفا و عفتلات برون او شده است؛ مثلاً دست‌هایش. زیرا همیشه تکه‌های پیراهنش را بالا و پایین می‌بندد. بعد به خاطر تکرار اطرافیان مبهور می‌شود، دست‌هایش را به کار بیندازد و آن‌ها را در دست بیندازد. یا چون موصلاش نمی‌آید بند کفش‌هایش را مگم بیند، مبهور می‌شود در طول راه چندین بار چندین قسمت برون را برای دوباره بستن آن‌ها به تحرک وادارد.

فلاصه که کم‌حواسی و شلختگی سیلوش باعث فعالیت و برون فوش‌فرمش شده است؛ هر چند که او تمام اعضاء خانواده، هملاسی‌ها و جامعه بشری، را لاف کرده است.

را بازنشسته است و به تافت برمی‌گردد تا آن را بیاید.

همین دیروز که برای تمدنای بازی فوتبال به ورزشگاه شهردمان رفته بود، وقتی برگشت و دید «ریاناش» (تبلتاش) را بازنشسته است، ناچار شد برای برگشت به ورزشگاه با دوپرفه دوسه کیلومتر، کاب برزند و پهری بسوزاند.

او هر روز به خاطر شلختگی‌اش، برای پیداکردن رنگه‌پوراب، فودکال، پیرگلر و کتابش مبهور است، از این اتاق به آن اتاق، از این کنج به آن کنج برود که باعث کلی تحرک و چمب و جوش است. لازم به ذکر است که این ویژگی‌ها باعث تقویت در خانواده ما، همه افناغوزن دارند، به غیر از سیلوش که ترکی و فوش قواره است. نتیجه تقیقات ما نشان می‌دهد که از فوش قواگی او «کم‌حواسی» است.

سیلوش ما، علاوه بر کم‌حواسی، کمی تا قسمتی هم شلخته است و این دو هفتت باعث شده‌اند که تحرک لازم را برای کالری سوزاندن و تناسب اندام داشته باشد. او وقتی به مدرسه می‌رود، بین راه یا در می‌افتد که در اثر کم‌حواسی، کت پیرش را پوشیده است. بنابراین مبهور می‌شود برای تعویض کت، دوسه کیلومتر تا خانه برود. یا وقتی از مدرسه برمی‌گردد، یادش می‌افتد دفترش

عید او مرده بچه‌ها بواره
انگار رضا فیر نزاره
فوا بیده هنوز روی تفتش
این رسم کجای روزگاره؟

از فونۀ فاله تا عموجون
دیدم همه جا کلوچه زاره

لپ‌های سعید و ارسلان، پر
ملقوم عماد در فشاره

مسعود کنار ظرف آبی
از صبح نشسته، تغمه فواره

فخر هود پی دو دانه پسته
با دقت جگر در شکاره

بهنام دوباره یاد کرده
در هول و هراس انفجاره

سی تاگز و موز گنده فوره
وای از شکمی که چون تغاره

یک عالمه پوست روی میزه
گفتند که کار مازیاره

پیزی که فقط نفورده مانده
یک کیوی کال و یک فیاره

پروانه یواشکی هر آنچه
عیدانه گرفته می‌شماره

همه چیز

تصمیم گرفته پول‌هاشو
در پنبه بالمش بزاره

به به چه بساط و سور و ساتی
در فونۀ عمه برقراره

دایی صمد از همیشه بوتر
در مزرعه، گرم کشت و کاره

مشغول دعاست تا که امسال
بارون حسابی ای بیاره



یک بسته قرص مغز

بابا گفت: دوستش آقای مغزی امسال اصرار کرده است همگی پرویم خانه‌اش عید مبارکی.

دوست بابا فشکلباری داشت. خودروی آقای مغزی را همیشه بابا تعمیر می‌کرد. من و لیلا و سعید نگاهی به هم کردیم و لبخند زدیم. کسی که خودش فشکلباری داشته باشد، باید در خانه‌اش انواع مغزها و فشکلبار مثل نقل و نبات ریخته باشد. و بالاخره ما رفتیم خانه آقای مغزی. روی میز به آن بزرگی فقط یک جعبه کوچک بود و در آن جعبه یک سری بسته‌های قرص!

سعید زیر لب گفت: «پس کو؟» بشقاب‌ها که جلویمان ردیف شدند، همگی فوش‌مال شدیم. لیلا گفت: «نرید برید که نیستن فوراً کی هاشون رو و قطار کنن روی میز.» آقای مغزی رفت به طرف همان جعبه قرص‌ها. آن را آورد و گرفت جلوی ما. هر کدام یکی برداشتیم و با دقت به آن نگاه کردیم. من قرص پسته برداشته بودم، سعید فندق و لیلا بادام.

دوست بابا نشست روی صندلی و گفت: «می‌دونید مغزها واقعا مثل قرص عمل می‌کنند. پنج دانه از هر مغزی که شما میل می‌کنید، تأثیر زیادی روی بدن شما می‌ذاره.» یادم آمد هر سال عید، وقتی آقای مغزی به خانه ما می‌آمد، مامان ظرف بزرگ آپیل را می‌گذاشت جلویش و او طی یک ساعتی که خانه ما بود، تقریباً نصف ظرف را خالی می‌کرد. بعد هم بدون دعوت کردن از ما به خانه‌اش می‌رفت.

دوست بابا تا دیر من بسته قرص پسته‌ام را برداشته‌ام، یکی از بسته پسته‌های جلویش را برداشت و گفت: «از نظر پزشکی پسته رو باید صبح ناشتا خورد، چنانچه. الان خوردنش باعث روده



رود می‌شه.»

سعید لبخندی به قیافه وارفته من زد و بسته بارامش را برداشت که دوست بابا با انگشتش علامت نه را به او نشان داد و گفت: «بادام را شب با شیر مخلوط کنید بفرید که برای مملک شدن استخوان‌ها دوی اصلیه. الان نرمی استخوان می‌گیری چنانچه.»

سعید بسته بادام را انراخت توی بشقاب و با وحشت نگاهی به انگشت‌هایش کرد. بله فندق هم باید قبل از ناهار خورده شود، چون در معده می‌آورد. هر سه ما به ساعت نگاه کردیم. ساعت پنج عصر بود. لیلا زیر لب گفت: «شک ندارم این حرف‌ها رو از خودش درآورده.»

وقت خداهافظی بسته‌های قرص توی بشقاب‌ها برپوری به ما دهن لپی می‌کردند؛ چون بابا اشاره کرد دست نزنیم؛ چون دوست بابا داشت بادامش گرد و فندق‌های توی کابینت آتش‌زخانه‌اش را می‌شکست تا خودش بخورد؛ چون هر کدام از ما داشت فکر می‌کرد چه نقشه‌ای بکشد که وقتی دوست بابا به خانه ما آمد، تلافی کند و هالش را بگیرد.

بخند علمی

• تصویریگر: فرامرز کشتکار
• صحنی فرج‌اللهی

گاز مرموز

یکی از کارهای مهم «گلبول قرمز فون» این است که در شش‌ها، پس از ادای احترام و گفتن خیرمقدم به هوایی که وارد ریه می‌شود، دست مولکول «اکسیژن» را بگیرد و ببرد تا سولول‌ها برسد. سولول هم بعد از تشکر فراوان از گلبول قرمز، باربزن را برمی‌دارد و اکسیژن را روانه اجاق آشپزخانه‌اش می‌کند. بعد از پختن ناهارش آن را به بدن می‌زند و جان تازه‌ای می‌گیرد. بعد از سوخت و ساز سلولی، اکسیژن به «کربن دی‌اکسید» تبدیل می‌شود. حالا باز هم این گلبول قرمز است که دست کربن دی‌اکسید را می‌گیرد و با احترام آن را تا شش‌ها مشایعت می‌کند تا با اولین قطار بازدم به هوا برگردد.

همین جاست که جناب سعری می‌گوید:
«هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر و واجب.»

وقتی بایی برای پختن غذا و یا گرم کردن فودمان آتش به پا می‌کنیم، اکسیژن عزیز در فرایند سوختن کامل به جناب کربن دی‌اکسید بزرگوار و پیذهای دیگری تبدیل می‌شود. اما همیشه همه چیز آن‌گونه که باید پیش نمی‌رود. گاهی این شعله ناقص می‌سوزد و فرزند ناقص و ناپلغ فاندان اکسید کربن، یعنی «کربن مونوآکسید»، به دنیا می‌آید. کربن مونوآکسید گازی مرموز، بی‌رنگ، بی‌بو، بسیار سمی و نامرد است. وقتی این گاز بدون دعوت قبلی وارد ریه می‌شود، دستان گلبول قرمز را محکم می‌گیرد، مثل چسب به آن می‌چسبید و جدا نمی‌شود. برای همین گلبول قرمز کارایی فودش را از دست می‌دهد و کم‌کم بدن با کمبود اکسیژن مواجه می‌شود.

انسان در مواجهه با این گاز ابتدا دچار بی‌حالی، سرگیجه و حالت تهوع می‌شود. در صورت ادامه این ماجرا هم، دور از چانتان، به دیار باقی شتابانده می‌شود. بقاری‌های بدون دودکش در محیط‌های بسته یکی از مهم‌ترین دستیاران گاز کربن مونوآکسید هستند. دست‌دست نلنیم و دستشان را از زندگی مان کوتاه کنیم. عمرتان دراز، نفستان پاک، دلتان شاد و باغتان آبار.

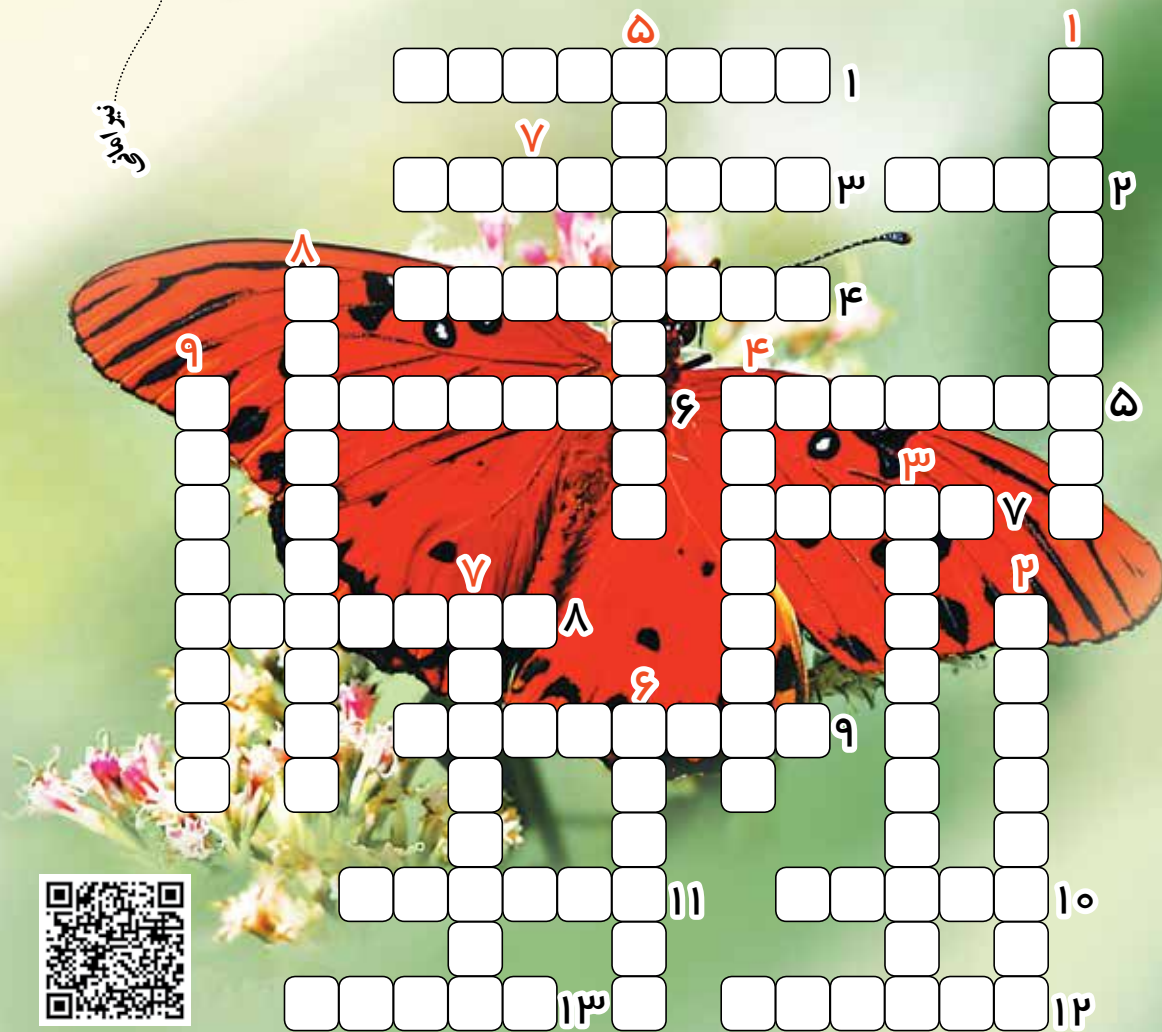




جدول را ببینیم

افقی

۱. قضیه‌ای در هندسه که به نام این فیلسوف و ریاضی‌دان یونانی نام‌گذاری شده است؛
 ۲. همان معنی مساحت را می‌دهد؛ ۳. در اصطلاح هندسی امروز، شکل‌هایی که زاویه یا
 زاویه‌های قائمه داشته باشند، به این نام خوانده می‌شوند؛ ۴. خط خمیده باز؛ ۵. بیضی‌شکل
 را می‌گویند. ۶. یکی از حجم‌های هندسی که دو طرف آن به شکل دایره است و به آن‌ها
 قاعده هم می‌گویند؛ ۷. جمع بعد؛ ۸. دماسنج به زبان لاتین؛ ۹. تعداد دفعه‌هایی که مقسوم‌علیه
 مقسوم را بخش می‌کند؛ ۱۰. سود؛ ۱۱. نمایش نمادین و بصری اطلاعات و داده‌های آماری بر
 اساس فنون تجسمی؛ ۱۲. یک‌دهم متر؛ ۱۳. باره‌خطی که از یک رأس مثلث به وسط ضلع رو
 به رو متصل می‌شود.



حل جدول را ببینیم

عمودی

۱. زاویه کمتر از ۹۰ درجه را می‌گویند؛ ۲. عددهای صحیحی که یکانشان بر دو بخش ناپذیرند؛ ۳. تقسیم ناشدنی؛
 ۴. متناوب؛ ۵. از دید فنی و وضع مقررات، تعیین کیفیت و مشخصات مطلوب یک کالا یا خدمات را می‌گویند؛
 ۶. قطب‌نما؛ ۷. مبنای یادگیری دانش نقشه‌کشی و ترسیم‌هایی است که بر اساس اصول ریاضیات و هندسی و
 به کمک ابزار انجام می‌پذیرند. ۸. یک میلی‌متر. ۹. روش گام‌به‌گام برای حل یک مسئله، یا به عبارت دیگر،
 برنامه‌ریزی برای اجرای صفر تا صد یک کار را می‌گویند.

مجسمه های مفتولی

وسایل مورد نیاز:

سیم مفتول با ضخامت متوسط، سیم چین، دم باریک، رنگ اکریلیک، قلم مو، سنگ، کاغذ و مقواهای رنگی، مداد و مداد رنگی، چسب و قیچی

با استفاده از این ویژگی مفتول ها که انعطاف دارند، می خواهیم وسیله کاربردی بسازیم.

طرز ساخت:

۱. هر طرحی را که در نظر داشته باشید، می توانید با مفتول به راحتی بسازید. نکته مهم این است که ابتدا

سیم مفتول را به کیک دم باریک به صورت چند حلقه باریک دایره ای درآورید تا محل نگهداری کاغذ و یا عکس شود. پس از آن به کیک دم باریک به مفتولتان فرم دهید.

۲. از سنگ هایی که در طبیعت و اطرافتان وجود دارند نیز برای ساختن پایه این نگه دارنده ها استفاده خواهیم کرد. سنگ ها را برای زیبایی بیشتر با اکریلیک، رنگ آمیزی و بافت مورد نظرتان راسم کنید.

۳. برای جذابیت بیشتر می توانید طرح سیم مفتولی خود را با رنگ آمیزی سنگ خود هماهنگ کنید و برای تکمیل کردن موضوع خود، با استفاده از مقوا، جزئیات را بسازید و بچسبانید.

۴. حالا ادامه سیم مفتولی خود را با سیم چین ببرید و به دور سنگ بپیچید و باد دم باریک محکم کنید.

حالا نوبت شما عزیزان است که مفتول های خلاقانه خود را برای نگهداری کاغذ های یادداشت و عکس هایتان بسازید.



مرحله ساخت
مجسمه مفتولی

php

php

در ادامه آشنایی با زبان‌های برنامه‌نویسی پر کاربرد، نوبت به زبان «پی‌اچ‌پی» می‌رسد. پی‌اچ‌پی زبانی تفسیرشونده است که پایه و اساس آن، طراحی و ایجاد صفحه‌های پویای وب بوده است. به عبارت دیگر، کسانی که وظیفه کدنویسی سایت را بر عهده دارند، با استفاده از زبان پی‌اچ‌پی قادر خواهند بود برنامه‌های کاربردی وبی طراحی کنند که به صورت تعاملی عمل کنند. منظور از تعاملی بودن وجود قابلیت‌هایی مانند سطوح دسترسی متفاوت برای کاربران، امکان ثبت نام در وبگاه (سایت)، هم‌اندیشی (پنل) کاربری، ذخیره اطلاعات کاربران و بسیاری از امکانات دیگر است که در تمامی وبگاه‌های امروزی مشاهده می‌کنیم.

از نقاط قوت این زبان می‌توان به وجود برنامه‌های واسط (فریمورک‌های) بسیار قدرتمند و محبوبی همچون لاراول، دارابودن بیش از ۸۰ درصد از سهم بازار وب، متن باز بودن و رایگان بودن، جامعه بزرگ و پشتیبانی خوب اشاره کرد. از طرف دیگر، پی‌اچ‌پی توانسته است خودش را به عنوان یکی از محبوب‌ترین زبان‌های برنامه‌نویسی در حوزه طراحی وب معرفی کند.

در کنار پیاده‌سازی انبوهی از پروژه‌های سفارشی با استفاده از پی‌اچ‌پی، بسیاری از «سامانه‌های (سیستم‌های) مدیریت محتوای متن باز و عمومی» توسط پی‌اچ‌پی پیاده‌سازی شده‌اند که در ادامه فهرستی از آن‌ها آمده است:

- **وردپرس:** پرکاربردترین و رایج‌ترین سامانه مدیریت محتوای جهان؛
- **جوملا:** یکی از سامانه‌های مدیریت محتوای قوی و پرطرفدار؛
- **دروپال:** یکی از سامانه‌های مدیریت محتوای قوی و پرطرفدار؛
- **اوپن کارت:** یک سامانه فروشگاه‌ساز قوی و ساده؛
- **پرستاشاپ:** یک سامانه فروشگاه‌ساز قوی؛
- **مدیاویکی:** سامانه مدیریت محتوای ویکی‌پدیا و وبگاه‌های مشابه؛
- **مجنتو:** یکی از قوی‌ترین سامانه‌های فروشگاه‌ساز؛
- **وی بولتن:** پرکاربردترین سامانه انجمن‌ساز.

برای آشنایی بیشتر و یادگیری رایگان زبان پی‌اچ‌پی می‌توانید از پایگاه‌های زیر بهره ببرید:

- [HTTP://ARADARS.ORG/HOW-TO-LEARN/FREE-PHP-PROGRAMMING-TUTORIALS](http://ARADARS.ORG/HOW-TO-LEARN/FREE-PHP-PROGRAMMING-TUTORIALS)
- [HTTP://SOKANACADEMY.COM](http://SOKANACADEMY.COM)
- [HTTP://FARADARS.ORG](http://FARADARS.ORG)
- [HTTP://PHP:HYPertext PREPROCESSOR](http://PHP:HYPertext PREPROCESSOR)
(پیش‌پردازشگر فرامتن)
- [HTTP://LARAVEL](http://LARAVEL)
- [HTTP://JOOMLA](http://JOOMLA)
- [HTTP://OPENCART](http://OPENCART)
- [HTTP://PRESTASHOP](http://PRESTASHOP)

سفر چکشی

سفر ویدئو

ملاقات با پی‌اچ‌پی

عطر تازگی

دوستان پاتوق، سلام.

این تکاپوی تازه شدن هیچ وقت کهنه نمی شود! بهار کم کم نزدیک می شود و عطرش همه جا را پر می کند. پاتوق از صمیم قلب امیدوار است، بار تکلیف های نوروزی و این جور چیزها آن قدر سنگین نباشد که از لذت خواندن یک رمان یا مجموعه شعر تازه در این فرصت طلایی محروم شوید. در روزهای آخر سال بد نیست نگاهی به سالی که گذشت بیندازید. ممکن است بخواهید به چیزهایی که در طول سال، گوشه دفترها و در دفتر یادداشت گوشی نوشته اید هم برگردید. ببینید به شما چه گذشته و چطور از پس سالی که گذشت برآمده اید. اگر چیزهایی بر وفق مراد نباشند، به علتشان فکر کنید و دنبال راه حل عملی و واقعی برایشان باشید. ببینید برای سال جدید چه برنامه و هدف هایی دارید. (خوش گذراندن هم می تواند بخش مهمی از برنامه باشد!)

کار طاقت فرسایی به نظر می رسد؟ باور بفرمایید لذت بخش است! امتحان کنید و اگر غیر از این بود خبرش را حتماً به ما بدهید. راستی، مسابقه نویسنده گی که یادتان نرفته؟! خواستیم بگویم زمان زیادی باقی نمانده. اما اگر هنوز شروع نکرده اید، الان خوب وقتی است! در تعطیلات نوشتن را دریابید. شاید به فاصله کوتاهی جایزه مسابقه هم شما را دریافت!

لعیا بیهانی، از خوزستان، دوباره همراه ماست! این بار با

شعر «غمگین شاد». بخشی از آن را اینجا بخوانیم:

... یک قطره بر چشمت چکید. از قطره شبنم بنوش

یک دامن از جنس امید، با عطر آزادی بیوش

غمگین نباش ای مهربان، دنیا پر است از تشنگی

از شاخه گل های جوان، از طعم آب زندگی

چشم دلت را باز کن، ای نوگل سرخ عزیز

یک مشت گرد عاشقی، بر دست بی جانت بریز ...

لعیا جان، شعر تازه ات از همه نظر خیلی بهتر شده. خوش حالیم که قسمتی دیگر از روح زیبایت را به ما نشان دادی. اینجا با یک گل زیبا که گرفتار بیماری غم و پژمردگی شده است گفت و گو می کنی؛ آن هم به چه زیبایی! آهنگ شعرت روان و دلنشین است. به علاوه معلوم است که کلمه ها از یک احساس واقعی جوشیده اند و همین باعث اثر گذاری بیشتر بر خواننده می شود. مشتاقانه منتظر آثار دیگر هستیم.

باران حاجی صادقی، از تهران، با مجموعه داستان های یک گریه که یک کار آگاه حرفه ای و کار درست است، همراه ماست:

«... تازه از خواب بیدار شده بودم. می خواستم صبحانه بخورم، آن هم صبحانه مورد علاقه ام؛ ماهی قزل آلا! امروز شنبه است. من شنبه ها را دوست ندارم، چون همیشه سرم شلوغ است و یک پرونده عجیب و غریب سرو کله اش پیدا می شود. زرز زینگ، زیزینگ زینگ تلفن خانه دارد زنگ می خورد. حتماً رئیس آقای پشمالو است! او خیلی بد اخلاق است. گریه ها می گفتند که او هفده سال است که نخندیده است! خیلی عجیب است! حالا باید تلفن را بردارم. گفتم: الو! سلام! آقای پشمالو گفت: سلام مگی. یک پرونده عجیب به دستمان رسیده...»

باران عزیز، ایده ساختن یک جهان گریه ای خیلی جالب است. به نظر ما تو توانایی اش را داری که این جهان گریه ای را گسترش بدهی. یعنی کاری کنی که وقتی کسی داستان هایت را می خواند، با خودش فکر کند: «نکند واقعا چنین جهان گریه ای وجود دارد و من بی خبرم؟!»

چندتا تمرین هست که می توانی انجام بدهی. تمرین اول اینکه تو هم خودت یک کار آگاه بشوی! کار آگاه مخصوص زندگی گریه ها، یعنی با دقت هر گریه ای را می بینی، تحت نظر بگیری و مشاهده ها و فکر هایت را درباره اش بنویسی؛ چطور حرکت می کند؟ اخلاقی چطور است؟... و خیلی چیزهای دیگر که مطمئنیم ذهن خلاقیت ردیفش می کند.

تمرین دوم اینکه کتاب هایی را که جهان های خیالی را به تصویر کشیده اند، پیدا کنی و باز هم با دقت یک کار آگاه - نویسنده بخوانی (و حتی یادداشت برداری!).

تمرین سوم هم اینکه اطلاعات علمی ات را درباره موجودات داخل دنیای کامل کنی. مثلاً اگر می خواهی درباره یک دنیای خیالی گریه ای بنویسی، تحقیق کن که گریه های مختلف چه چیزهایی می خورند؟ بدنشان چه ویژگی هایی دارد؟ مثلاً سبیل هایشان به چه دردی می خورند؟ می توانی اطلاعات را جمع کنی و بعد به دلخواه خودت قواعد را به هم بریزی. مثلاً توی داستان هایت یک گریه گیاه خوار یا گریه ای که عاشق حمام و شنا کردن است، داشته باشی! منتظر گزارش هایت از روند کارت خواهیم بود کار آگاه - نویسنده!



هما ظاهر فریمانی، از خراسان رضوی، این شماره با داستان «سلامی دوباره به آفتاب» با ماست:

«ساعت اول چون گردنم ضعیف و باریک بود، سرم خم می‌شد. ولی تو دو سه روز بعد، با قوی‌تر شدن بدنم و همین‌طور عادی شدن نور خورشید، سرم رو بالا گرفتم و بیشتر و بیشتر به آفتاب علاقه‌مند شدم. حالا رو خاک بودم و واقعاً داشتم شبیه مادرم می‌شدم؛ خوش‌حال بودم و به همه لبخند می‌زدم و سلام می‌کردم. بعضی از افراد خانواده هم من رشد کرده بودند و از این اتفاق همگی خوش‌حال بودیم. مادرم درحالی که به این شادی ما نگاه می‌کرد، برق امید در چشماش می‌درخشید. به نظرم فکر جنگل بلوط سرسبز و بزرگی رو در ذهنش می‌پروروند.»

همای عزیز، انتخاب زاویه دید اول شخص، توجه خواننده را جلب می‌کند. انگار خواننده دلش می‌خواهد بداند یک بلوط کوچک‌بودن چطوری می‌تواند باشد. درباره استفاده از زبان محاوره و عامیانه، نظرهای متفاوتی وجود دارند. اما با توجه به اینکه داستان اثری هنری است، نویسنده می‌تواند آن را هرطور که می‌خواهد بنویسد. ما حتی نویسنده‌هایی داشته‌ایم که یک زبان جدید در کتابشان اختراع کرده‌اند یا قواعد دستور زبان را زیر پا گذاشته‌اند!

در مورد داستان تو، اگر کمی بیشتر به شخصیت دانه بلوط می‌پرداختی، مثلاً می‌فهمیدیم که او باز یگوش و بی‌خیال است، چون داستان از زبان اوست، این زبان محاوره می‌توانست منطقی باشد. یا اگر می‌خواستی احساس یا ادراک خاصی را به وسیله شیوه حرف زدن بلوط ایجاد کنی، منطقی بود. حرف آخر: بهت تبریک می‌گوییم! داستانت هم احساس داشت هم جزئیات درست و کافی. یک بازنویسی دیگر ممکن است باعث ریشه‌دادن و رشد کردنش بشود!

امیرمهدی مهرگان، از قزوین،

شعر بلند جالبی درباره ویروس، با عنوان «غول کوچک» برایمان فرستاده. بخشی از شعرش را می‌خوانیم:

بیا کاری بکن اندک وفا کن
بیا هم ماسک بزن و هم صفا کن
ولی گر این صفایت در شمال است
بدان این‌گونه پیروزی محال است
برو یک جای دنج در گوشه شهر
اگر رفتی سفر بلعیده‌ای زهر!
بدان کاین روزگار آخر سر آید
یکی آخر از این ویروس بر آید
همه آخر از این ویروس بر آیم
تو کل گر کنیم، پیروز ماییم ...

امیرمهدی عزیز، از خواندن شعرت لذت بردیم. توصیه‌های مهربانانه‌ای کرده بودی. ما هم یک توصیه برای تو داریم! حالا که این‌قدر در شعر آهنگین گفتن مستعدی، از شاعران فارسی، مثل مولوی و سعدی و بسیاری دیگر، زیاد شعر بخوان تا با انواع شعر آشنا شوی. این آشنایی بعداً که بخوای وزن عروضی را یاد بگیری خیلی به دردت خواهد خورد. شعرهای بعدی‌ات را هم برایمان بفرست که بخوانیم و صفا کنیم.

نسرین حیدری از اصفهان

داستان بامزه‌ای درباره کارت اعتباری فرستاده. بخشی از داستان او چنین است: «آن زمان بود که پدرم صد دل را یک دل کرد و کارت اعتباری را به ما سپرد تا کرونا نگیریم. اما این هم پایان مرارت و سختی و رسیدن به کارت اعتباری نبود. بلکه پایان یک آغاز بود!

از آن وقت پدرم پیامک بانک را فعال کرد تا از تمام تراکنش‌ها و انتقال‌ها و ... خبر داشته باشد! هر وقت که بیش از صد تومان خرج می‌کردیم، از سر کارش زنگ می‌زد که: «هان! چه کار می‌کنید! پول که علف خرس نیست آن‌قدر راحت خرج می‌کنید!» استفاده از پول جگر شیر می‌خواست که خب ما نداشتیم و فقط مادرم از پس پدرم برمی‌آمد ...»

نسرین جان، زبانت زنده و پویاست. این سرزندگی و اشتیاق به نوشتن را حفظ کن. چیزهایی که قبل‌تر به هما درباره زبان محاوره گفتیم، به درد تو هم می‌خورد. باید فوراً شروع کنی داستان‌های خوب بخوانی؛ آن هم زیاد! خواندن خودش خیلی چیزها بهت خواهد آموخت. پیدا کردن کتاب‌ها و نویسنده‌های خوب ساده است. با چند جست‌وجوی ساده در اینترنت و سؤال از معلم ادبیات، کتابدار کتابخانه شهرتان، یا اصلاً همه آدم‌های دوروبرت می‌توانی کلی گزینه خوب پیدا کنی. موضوع داستانت خیلی جالب است. حتماً داستانت را مدتی بعد از اینکه نوشتی دوباره یا چندباره بخوان؛ بازخوانی نوشته‌ها خاصیت‌ها و فایده‌های بسیار دارد!

هدایای تحصیلی

ملی اکبر شریفی

کوچه انتخاب

آشنایی با رشته‌های اصلی متوسطه دوم

تا حالا در کوچه‌های روستایی قدم زده‌اید؟ باغ‌های سرسبز با درختان میوه، نوبرانه‌های جورواجور با طعم و مزه‌های متنوع و دلچسب. کدام میوه را بیشتر دوست دارید؟ میوه‌ای هست که از طعم یا شکلش خوشتان نیاید؟ وقت قدم‌زدن در کوچه باغ‌هاست. وقت تماشای شاخه‌های درختان بیرون زده از حصارهاست. وقت چیدن و چشیدن و انتخاب و بررسی است.

وقت مزه‌مزه کردن طعم آن‌ها و محک‌زدن مزاج ماست.

وقت پرسش از صاحب باغ درباره طرز نگهداری، مراقبت و پرورش آن‌هاست.

و وقت آشنایی با لذت و سختی‌مراحل به ثمر رسیدنشان است.

رشته‌های تحصیلی دوره متوسطه دوم و دانشگاهی، مانند مراکز تولید نهال درختان میوه، همانند باغ‌های به ثمر نشسته هستند. به‌راستی اکنون فرصت طلایی قدم‌زدن، دیدن، چشیدن، پرسش کردن و مهم‌ترین انتخاب زندگی است.

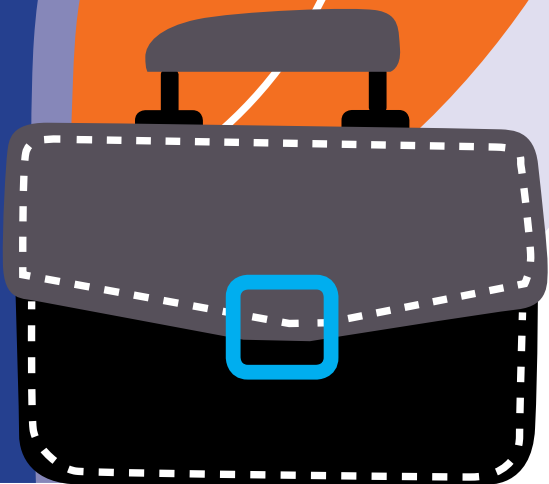
رشته‌های تحصیلی دوره دوم متوسطه به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند که هر کدام زیرشاخه‌هایی دارند:

۱. رشته‌های علوم نظری: ریاضی، تجربی، انسانی و معارف
۲. رشته‌های عملی و فنی: فنی و حرفه‌ای، و کارودانش

رشته علوم و معارف اسلامی مسیر ورود به رشته‌های علوم دینی و الهیات است که در تعداد محدودی از دبیرستان‌ها در دوره دوم متوسطه تدریس می‌شود.



بیشتر بدانیم



رشته علوم تجربی مسیر ورود به رشته‌های پزشکی، درمانی، توان‌بخشی، زیستی و ... است. دانش‌آموزان این رشته درس‌های پایه زیست، زمین‌شناسی، شیمی و ... را فرا می‌گیرند و از سال اول دانشگاه وارد رشته‌های علوم تجربی می‌شوند. تعداد رشته‌های دانشگاهی علوم تجربی محدودتر از رشته ریاضی و مهندسی است.

رشته علوم انسانی و ادبیات مسیر ورود به رشته‌های دانشگاهی روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه، حقوق، مدیریت، ادبیات و ... است. تنوع رشته‌های دانشگاهی علوم انسانی بعد از دو گروه ریاضی و تجربی در مقام سوم قرار دارد.

رشته علوم ریاضی مسیر ورود به انواع رشته‌های مهندسی است. دانش‌آموزان این رشته درس‌های پایه ریاضی، فیزیک و ... را فرا می‌گیرند و از سال اول دانشگاه وارد رشته‌های مهندسی می‌شوند. رشته‌های مهندسی بسیار متنوع‌اند و بیشترین رشته‌های دانشگاهی را شامل می‌شوند.

رشته‌های عملی فنی و حرفه‌ای، و کارودانش مانند رشته ریاضی دروازه ورود به رشته‌های مهندسی هستند. چهار شاخه (صنعت، خدمات، کشاورزی و هنر) دارند که هر کدام به زیر شاخه‌های متنوعی تقسیم می‌شوند. دانش‌آموزان از سال دهم زیرشاخه و رشته اصلی خود را به صورت خاص انتخاب می‌کنند و از همان ابتدا وارد رشته مهندسی مورد علاقه خود می‌شوند.

آن‌ها فرصت سه‌ساله دانش‌آموزان رشته‌های نظری را برای انتخاب رشته خاص ندارند، پس لازم است از همان ابتدای دوره دوم متوسطه، با دقت رشته تخصصی خود را انتخاب کنند. برای ورود به دانشگاه می‌توانند به صورت ناپیوسته (ابتدا فوق دیپلم و در ادامه کارشناسی) وارد دانشگاه شوند. از مرحله کارشناسی به بالا نیز با دانش‌آموزان ریاضی رشته مهندسی خود رقابت می‌کنند.



نرمش ذهن

مجید عمیق

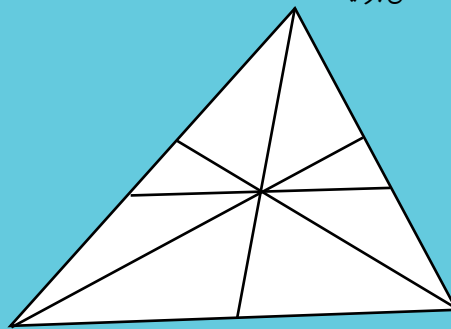
۲

عددهای ۱ تا ۹ را در خانه‌های ردیف‌های افقی و عمودی طوری بنویسید که حاصل آن‌ها عدد انتهایی باشد. فقط یک بار مجاز به استفاده از این عددها هستید.

			+		=	۶
		+		-		
	+		-		=	۱۴
+		-		+		
	-		+		=	۵
=		=		=		
۹		۱۰		۴		

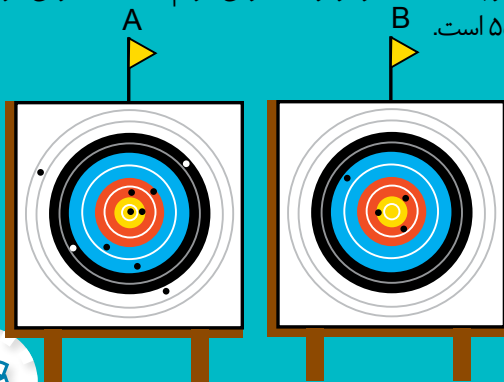
۱

آیا می‌توانید تعداد مثلث‌ها را در این شکل حدس بزنید؟



مجموع امتیازهای تیرانداز B را محاسبه کنید.

مجموع امتیازهای تیرانداز A، با توجه به امتیازهای متفاوتی که هر کدام از ناحیه‌های ده‌گانه هدف (سیبل) دارد و رفته‌رفته هر چه به ناحیه مرکز نزدیک‌تر می‌شویم، امتیاز بیشتری شود، ۵۵ است.



۳

۳

آیا می‌توانید جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید؟

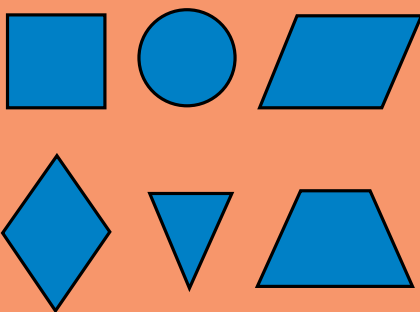
۲	۰	۵	۸	۳
۰	۷	۴	۴	۵
۱	۸	۳	۹	۱
<hr/>				
۱	۵	۴	۷	?

معما. دو نفر در یک اتاقک حبس شده‌اند. آن‌ها برای خارج شدن از آنجا فکر می‌کنند. تنها راه خروج درِیچه‌ای است که نزدیک به سقف قرار دارد؛ اما حتی اگر نردبان هم شوند و یکی روی دیگری بایستد، باز دستشان به دستگیره درِیچه نمی‌رسد. یکی از آن‌ها پیشنهاد حفر یک تونل را می‌دهد اما این کار بسیار زمان‌بر و غیر ممکن به نظر می‌رسد. آن‌ها سرانجام راه چاره را پیدا می‌کنند. به نظر شما نقشه آن‌ها برای فرار کردن چه بوده است؟

جواب معما را به دفتر مجله به نشانی صفحه بعد ارسال کنید و به قید قرعه جایزه بگیرید.

۹

کدام یک از این شکل‌ها با سایر شکل‌ها فرق دارد؟



۵

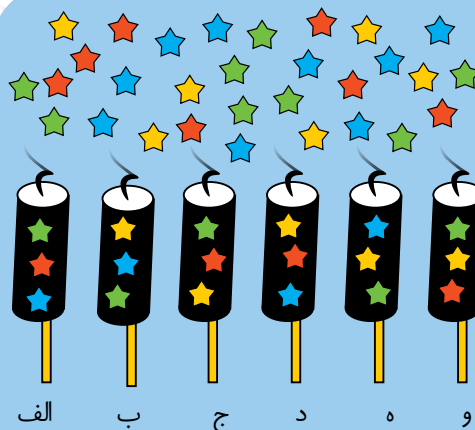
کدام عدد از بین این عددها متفاوت از بقیه است؟

- الف) ۴۵۲۷
- ب) ۷۸۴۵
- ج) ۲۴۱۸
- د) ۶۷۳۹
- ه) ۹۸۵۱
- و) ۶۷۶۵

سودوکوی زیگزاگی:

۸

		۴			۳		
	۹		۴		۱		۵
۶							۴
	۸		۷		۴		۳
				۵			
	۱		۹		۶		۴
۲							۳
	۵		۸		۲		۱
		۹				۲	



هر کدام از فشش‌های الف تا و شش ستاره دارد. کدام فشش هنوز پرتاب نشده است؟ البته با دانستن این نکته که هر کدام از فشش‌ها یک، دو یا سه ستاره از رنگ مربوطه‌شان را پرتاب می‌کنند.

۷

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامه مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
 یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

پیشگامان کیهانشناسی ایران

راه آسمان

خاطره نویسی
تصویر گروه فرامرز ششگل

آشنایی با تلسکوپ ملی ایرانی بر فراز قله گرگش

بیست سال پیش که ساخت «رصدخانه ملی ایران» شروع شد، رسیدن به چنین روزی واقعاً یک رؤیا بود. اما در مهرماه امسال این رؤیا به واقعیت پیوست و تلسکوپ قدرتمند این رصدخانه توانست نخستین تصویر رنگی را از یک کهکشان دور دست ثبت کند. این تصویر متعلق به یک کهکشان مارپیچی زیبا در «صورت فلکی آندرومدا» است که در فاصله بیش از ۲۰۰ میلیون سال نوری از ما قرار دارد!

تلسکوپ ایرانی کجاست؟

تلسکوپی که موفق به ثبت این تصویر حیرت‌انگیز شد، بزرگ‌ترین، پیشرفته‌ترین و مجهزترین تلسکوپ ایران به شمار می‌رود که زیر گنبد رصدخانه ملی ایران قرار گرفته است. این رصدخانه گول‌پیکر حدود ۲۰ سال پیش بر فراز کوه ۳۶۰۰ متری «گرگش» در جنوب شهر کاشان مستقر شده است. قله گرگش دومین قله بلند «رشته کوه کرکس» به‌شمار می‌رود. پروژه رصدخانه ملی ایران را می‌توان یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های علمی کشور دانست.

ویژگی‌های حیرت‌انگیز تلسکوپ ایرانی

این تلسکوپی نوری است که دو آینه دارد: یک آینه کروی به قطر ۳/۴ متر و به ضخامت ۱۸ سانتی‌متر که بخش اصلی تلسکوپ را تشکیل داده است و آینه دیگری که حدود ۶۰ سانتی‌متر قطر دارد. این غول نوری وزنی در حدود ۹۰ تن دارد! تصور کنید انتقال این غول آینه‌ای به بالای یک کوه ۳۶۰۰ متری چقدر کار حساس و دشواری بوده است!

فضای ساختمان رصدخانه ملی ایران بیش از ۲۰۰۰ متر وسعت دارد که گنبد تلسکوپ بخش کوچکی از این فضا را به خود اختصاص داده است و بقیه قسمت‌ها برای فعالیت‌های پژوهشی و مطالعاتی در نظر گرفته شده‌اند. رصدخانه ملی ایران، با ۴۰ هزار قطعه مکانیکی و بیش از ۷۵ هزار قطعه الکترونیکی، یکی از مهم‌ترین سازه‌های علمی کشور به‌شمار می‌رود. شاید به همین دلیل است که بیش از ۲/۵ میلیون نفر ساعت برای ساخت آن زمان صرف شده است!

جری گیلومر، اخترشناس دانشگاه کمبریج و رئیس هیئت مشاوران بین‌المللی رصدخانه ملی ایران، در این باره می‌گوید: «هیچ‌کس در ایران قبلاً کاری در این مقیاس انجام نداده بود.»

مدیر ساخت رصدخانه ملی ایران، دکتر حبیب خسروشاهی، استاد نجوم «پژوهشگاه دانش‌های بنیادی» است. این رصدخانه در سال ۱۴۰۰ به بهره‌برداری رسید.

بیشتر بخوانیم

ایستگاه فضایی بین‌المللی: زندگی در سرحد جهان

این کتاب مصور ایستگاه‌های فضایی را به مخاطب معرفی می‌کند؛ چه آن‌ها که در گذشته ساخته شده‌اند، چه ایستگاه‌های مدرن و جدید. کتاب با تاریخچه ایستگاه‌های فضایی آغاز می‌شود و در فصل‌های میانی، سامانه‌های مورد نیاز برای حفظ عملکرد ایستگاه‌ها و آزمایش‌های قابل اجرا در آن محیط را توضیح می‌دهد. در انتها نیز درباره آینده ایستگاه‌های فضایی توضیحاتی آمده است. نویسنده درباره طرز کار ایستگاه‌های فضایی، نحوه زندگی آدم‌ها در آن‌ها، رفت و آمد بین آن‌ها و ... اطلاعات مفیدی را ارائه کرده است.

نویسنده: مهدی میرصفری

ناشر: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان

سال چاپ: ۱۴۰۱

تلفن: ۰۲۱۸۸۹۲۴۷۵۰



مأموریت تلسکوپ ایرانی

این تلسکوپ قرار است در زمینه کیهانشناسی، ستاره‌ها و تحول آن‌ها، سیاره‌های فراخورشیدی و البته پدیده‌های پر انرژی در جهان مطالعات ارزشمندی انجام دهد. تلسکوپ ایرانی، با استفاده از آخرین فناوری در واپایش (کنترل) حرکت محورها، می‌تواند اجرام آسمانی را با دقت بسیار خوبی رهگیری کند و به ستاره‌شناسان ایرانی برای شناسایی سیاره‌های فراخورشیدی و رصد کیهانشناسی بسیار بسیار دور دست یاری رساند.

یکی از مأموریت‌های مهم تلسکوپ ایرانی بررسی تاریخچه ساختارهای بزرگ مقیاس عالم و همچنین طیفی از ستارگان گوناگون است تا دانشمندان بتوانند به کمک آن از ویژگی‌های فیزیکی ستارگان و کیهانشناسی با خبر شوند. تلسکوپ رصدخانه ملی ایران را می‌توان نخستین سازه دقیق و عظیم ایرانی دانست که از آخرین فناوری‌های علم مکانیک و نورشناسی در آن استفاده شده است.

رصدسرا کجاست؟

«رصدسرا» بخشی از پروژه رصدخانه ملی است شامل بخش‌های پژوهشی، کارگاه‌ها، اقامتگاه‌ها و همچنین سایر تجهیزات رصدی که به نصب آن‌ها در نقاط مرتفع نیازی نیست. رصدسرا در هفت کیلومتری شمال شرق شهر «کامو» در حوالی قلعه گرگش قرار دارد.

منبع: <http://ino.org.ir> سایت رسمی رصدخانه ملی ایران

گامی بزرگ برای ستاره‌شناسان ایرانی

با وجود آنکه تاکنون تصویرهای زیادی از کیهانشناسی توسط تلسکوپ‌های زمینی و فضایی دیگر ثبت شده است، اما رسیدن به این دستاورد، برای مهندسان، فیزیک‌دانان و ستاره‌شناسان کشور ما افتخار بزرگی به شمار می‌رود. در طول تکمیل این پروژه بسیاری از فناوری‌های ما به‌روز شدند و دانشمندان ایرانی با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم کردند. با تلاش و پشتکار می‌توانیم به هدف‌های بزرگ نزدیک شویم و در کنار دانشمندان دیگر جهان، از کشف رازهای جهان هستی لذت ببریم. رصدخانه ملی ایرانی به‌زودی پروژه‌هایی را برای دانشجویان و دانش‌آموزان علاقه‌مند آغاز خواهد کرد.

اسباب پهلوانان

آشنایی با وسایل ورزش باستانی

در شماره قبل با آیین‌های ورزش باستانی ایران آشنا شدید. اما هر ورزشی وسایل و حرکاتی دارد که بدون آن‌ها، آن ورزش معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد. با هم نگاهی می‌کنیم به اسباب و وسایلی که پهلوانان در ورزش باستانی از آن‌ها استفاده می‌کنند. ببینیم از این ابزارها برای چه استفاده می‌شود و کار با هر یک از چگونه است.

..... نمادهای جنگی

وسایل و اسباب‌هایی که در زورخانه استفاده می‌شوند، شباهت زیادی به وسایلی دارند که در زمان‌های قدیم در جنگ‌ها استفاده می‌شدند. مثلاً «سنگ» نمادی از سپر جنگجویان است و «تخته‌شنا» یادآور شمشیر است. «میل» یادآور «گرز» است و «کیاده» هم نمادی است از «کمان». در تمام مدتی که ورزشکاران باستانی حرکات‌های ورزشی را در زورخانه انجام می‌دهند، مُرشد با آواز و صدای ضرب، ورزشکاران را برای انجام حرکات‌های هماهنگ تشویق می‌کند. حتی همین ضرب و آواز هم یادآور نبردهای قدیم است. زیرا در گذشته‌ها، جنگ‌ها با نواخته‌شدن طبل آغاز می‌شدند. به این ترتیب، تک‌تک حرکات‌ها و وسایل این رشته، نشانه‌ای از نبرد است.

..... سنگ‌گرفتن

«سنگ» تخته‌ای مسطح است به ضخامت ۱۰ سانتی‌متر و به وزن ۴۰ تا ۷۰ کیلوگرم. این تخته مستطیل شکل است، ولی یکی از ضلع‌های کوچک آن را به صورت نیم‌دایره ساخته‌اند. در میانه سنگ دستگیره‌ای قرار دارد تا ورزشکار با گرفتن آن بتواند سنگ را مهار و بلند کند. باستانی کار به پشت می‌خوابد، دستگیره سنگ را می‌گیرد و کار خود را شروع می‌کند. در هر دست ورزشکار سنگی قرار می‌گیرد و او در حالی که به چپ و راست می‌غلتد، سنگ‌ها را با نظم خاصی حرکت می‌دهد. مرشد هم حرکات‌های او را می‌شمارد. کار با سنگ به قدرت فراوانی نیاز دارد؛ زیرا حرکات‌ها با این وسیله حتی به ۱۱۷ شماره هم می‌رسند!

..... شنا رفتن

شاید خیلی از شما با حرکت شنای سوئدی آشنا باشید. در این حرکت کف دو دست و انگشتان دو پا روی زمین قرار می‌گیرند و آن‌گاه با خم کردن آرنج‌ها، انسان خود را به زمین نزدیک می‌کند. سپس با صاف کردن آرنج‌ها، بالاتنه و پاهای خود را از زمین دور می‌سازد. قرن‌ها قبل از اینکه شنای سوئدی در همه جای جهان مرسوم شود، باستانی کاران ایران حرکت شنا یا «شنو» را به کمک «تخته‌شنو» انجام می‌دادند.

طول این تخته حدود نیم متر است و دو پایه دارد که به کمک آن‌ها تخته‌شنو روی زمین محکم قرار می‌گیرد. وقتی که میدان‌دار (فردی که در میان میدان است) «تخته‌شنو» را روی



کف گود زورخانه قرار داد، دیگران نیز حرکت او را تکرار می کنند و آن گاه به شکل های متفاوت شنو می روند. شنو در ورزش باستانی انواع گوناگونی دارد و به نام هایی چون «شنو سرنوازی»، «شنو کرسی»، «شنو کشیده» (شنو دست و پا مقابل) و «شنو پیچ» خوانده می شود. در شنو کرسی، ورزشکاران با نظم و ریتم خاصی سینۀ خود را به تخته نزدیک می کنند و آن گاه به وضع قبلی برمی گردند. اگر دو شنو را پشت سر هم و بدون مکث انجام دهیم، این نوع شنو «دوشلاقه» نام می گیرد. شنو سرنوازی به صورت آهسته و برای شروع حرکات و گرم کردن انجام می شود و با تکان دادن کتف ها و حرکات های سر همراه است. در شنوی کشیده، پنجه پاها نزدیک هم قرار داده می شوند و بدن به صورت کاملاً کشیده و موازی زمین قرار می گیرد. در پایان حرکات هم نوبت به «شنو پیچ» می رسد. در این حرکت، ورزشکار سنگینی بدن را نخست روی دست راست و پس از آن روی دست چپ می اندازد تا این حرکت حالت چرخشی به خود بگیرد.

..... میل گرفتن و چرخ زدن

حرکت بعدی ورزش باستانی «میل گرفتن» است که در آن، هر ورزشکار دو میل بزرگ و سنگین برمی دارد و همراه با دیگران، این میل ها را به شکلی هماهنگ بلند می کند و حرکات را در کنار آن ها انجام می دهد. بلند کردن، چرخاندن و پرتاب کردن میل های سنگین به هوا، به داشتن قدرت و تمرکز فراوانی نیاز دارد که با تمرین فراوان، انسان صاحب آن می شود. در چرخ زدن هم ورزشکار دست ها را از هر طرف باز می کند و از چپ و راست به دور خود می چرخد. در این حرکت پای راست باید ستون و محور بدن باشد.

..... پایان حرکات

آخرین حرکت «کباد زدن» است. کباد از جنس آهن است و یک رشته زنجیر و حلقه های آهنی فراوانی به آن وصل هستند. ورزشکار کباد را بالای سر می برد و آن را به سمت چپ و راست حرکت می دهد. در این حرکت هم مرشد کار شمارش را بر عهده دارد. در همان حال، دیگر ورزشکاران گرد ورزشکاری که این حرکت را می کند، حلقه می زنند و حرکات های وی را تماشا می کنند. حرکات های ورزش باستانی با دعا و نیایش برای ورزشکاران و صلوات دسته جمعی آن ها به پایان می رسد.

* اگر این بار گذرتان به زورخانه افتاد یا از تلویزیون فیلمی از زورخانه دیدید، بیشتر به حرکات های ورزشکاران در این رشته اصیل ایرانی توجه کنید. حتماً خودتان هم علاقه مند می شوید که حرکات را انجام دهید. پس سریع تر راهی زورخانه شوید!

سوغاتی سفر مدینه

مسلمانان مهربان و دوست هم بودند. وقتی پیامبر خدا (ص) را برای اولین بار زیارت کردم، زبانم نمی‌توانست به حرف بیاید. حضرت محمد (ص) مهربان و خوش‌رو بود. لباس‌هایش پاکیزه بود و بوی گل می‌داد. از صورتش نور می‌بارید. دندان‌هایش یکدست سفید بودند. عمامه سبزی بر سر داشت. دست‌هایش تمیز بود و قامتش بلند و دلربا. من از خوبی‌های او هر چه بگویم کم گفته‌ام.»

وقت نماز صبح بود. هر کسی خواست به خانه‌اش برود و نماز بخواند. من فوری صدا زدم: «آهای مردم! پیامبر خدا (ص) به من سفارش کرد به شما بگویم نمازتان را هر روز به جماعت بخوانید.»

همه تعجب کردند. پدرم مردها را به خانه‌مان آورد. اتاق بزرگمان پر از مرد شد. من آداب نماز جماعت را به

اولین اسب لابه‌لای غبار به سراغم آمد. صبح خیلی زود بود. هنوز آفتاب بال‌های طلایی‌اش را باز نکرده بود. اسب‌سوار را شناختم. افسار اسبش را کشید و ایستاد. چند اسب دیگر به او رسیدند و ایستادند. غبارها مثل گلیمی روی زمین پخش شدند. من سوار بر شترم بودم. اسب‌سوار اولی که اسمش مرحب بود جلو آمد.

- سلام پسر عمو. چه خوب که زود برگشتی. اول از همه به من بگو در این سفر، حضرت محمد (ص) را زیارت کردی؟

چقدر در صدایش حسرت داشت. چون هنوز نتوانسته بود به مدینه برود و با حضرت محمد (ص) دیدار کند. از بادیه ما تا مدینه راه زیادی بود. با شتر تقریباً دو شبانه‌روز می‌شد. گفتم: «بله دیدم. به همه دوستان خدا سلام رساندم.» مرحب دستی بر موهای زیر روی سرش کشید و پرسید:

«سلام مرا هم رساند؟»

شترم لابه‌لای گل‌های وحشی بیابان راه افتاد. داد زدم:

«بله، سلام تو را هم رساندم.»

خنده روی صورت مرحب پهن شد. به بادیه رسیدیم. خانه‌های سنگی قبیله‌ام را که دیدم، دلم آرام گرفت. ناگهان نگاهم افتاد به اهالی بادیه که چهل پنجاه نفر مرد بودند و هر کدام پیه‌سوزی در دست داشتند. شعله‌های پیه‌سوزها توی دست نسیم صبحگاهی می‌رقصیدند. زیر آسمان پهناوری که هنوز سپیده پیراهنش را روشن نکرده بود، از شترم پایین آمدم و به همه سلام کردم. آن‌ها با گام‌های بلند و با اشتیاق جلو آمدند و دنبال هم به سلامم جواب دادند. صدای گنجشک‌های بادیه قاتی سلام آن‌ها شد. پدرم جلو آمد. پیه‌سوز را به برادرم زید داد. فوری مرا بغل کرد. حس کردم صورتش خیس اشک است.

- خوش آمدی پسرم. ده روز است که چشم به راهت بوده‌ام. خدا را شکر که سالم برگشتی. از پیامبر مهربان خدا برایمان بگو!

گفتم: «مدینه خیلی زیبا بود، پر از درخت‌های نخل و جوی‌های آب زلال. مسجد آن بزرگ و خوش‌بو بود.»



آن‌هایی که بلد نبودند یاد دادم. بعد نماز صبح را با هم خواندیم. بعد از نماز به آن‌ها گفتم: «وقتی خدمت حضرت محمد(ص) رسیدم، عرض کردم: من صحرائشین هستم. ما در آنجا مسجد و امام جماعتی نداریم. در خانه‌ام اذان می‌گویم و با خانواده‌ام و خدمتکارهایمان نماز جماعت می‌خوانم. آیا این کار ما نماز جماعت است؟ حضرت محمد(ص) فرمود: آری! من گفتم: گاهی خدمتکارها نیستند و با همسر و بچه‌هایم نماز می‌خوانم. آیا این نماز جماعت به حساب می‌آید؟ پاسخ داد: آری! عرض کردم: گاهی بچه‌هایم دنبال گوسفندان می‌روند و من فقط با همسر نماز جماعت می‌خوانم، آیا این هم نماز جماعت است؟ فرمود: «آری!»...

پدرم گفت: «چه سخنان جالبی! ما از این به بعد نمازهایمان را با جماعت می‌خوانیم. حالا همه همین جا بمانید که صبحانه را مهمان من هستید.»



روزهای مانا

نیلا جلیلی

ماه جشن و شکوفایی

۵ اسفند، ولادت سالار شهیدان، امام حسین (ع) و روز پاسدار

سوم شعبان، روز ولادت امام حسین (ع)، پاسدار قرآن کریم و اسلام است. پاسداری که جانش را در راه دین فدا کرد. شجاعت ایشان زبانزد مردم است. امام در میدان نبرد استوار و بی‌باک بود. هرگز ذلت و حقارت را نمی‌پذیرفت و مرگ را بر زندگی خفت‌بار ترجیح می‌داد. با یتیمان مهربان بود، به ضعیفان یاری می‌رساند، به خویشاوندان خود رسیدگی می‌کرد، بسیار بخشنده بود و بزرگی روح و کرم او، همه را شیفته رفتارش می‌کرد. نوع اخلاق و رفتار ایشان نشان‌دهنده شخصیت والا و تربیت ایشان در دامان پیامبر و حضرت علی (ع) بود. امام حسین (ع) با همسر و فرزندان نیز رفتاری همراه با احترام و صمیمیت داشت. حتی در سخت‌ترین لحظه‌های زندگی در روز عاشورا، در حالی که باران تیر برایشان و اهل بیتشان می‌بارید، از لطف و محبت خود نسبت به خانواده دریغ نکرد.

۶ اسفند، ولادت حضرت ابوالفضل العباس (س) و روز جانباز

چهارم شعبان، سالروز ولادت حضرت ابوالفضل (ع)، برای ما یادآور رشادت و از خودگذشتگی است. این روز را به پاس مجاهدت دلاورانه جانبازان عزیزمان «روز جانباز» نامیده‌اند. حضرت عباس (ع)، علم‌دار کربلا، در سخت‌ترین شرایط راه حق را انتخاب کرد و مولا و امام خود را تنها نگذاشت. ما تکرار چنین انتخاب مهمی را در هشت سال دفاع مقدس از شهدا، جانبازان و جوانان سرزمینمان، و در فتنه‌های متعدد در سالیان اخیر هم دیدیم و به آن‌ها افتخار می‌کنیم.



۱۳ اسفند، ولادت حضرت علی اکبر (ع) و روز جوان

حضرت علی اکبر، فرزند بزرگ امام حسین (ع)، از نظر اخلاق، گفتار و ظاهر شباهت بسیار زیادی به پیامبر (ص) داشت. یازدهم شعبان، روز میلاد حضرت علی اکبر به عنوان «روز جوان» شناخته می‌شود. شجاعت، مقاومت، و بصیرت دینی و سیاسی او بیش از هر وقت دیگری در سفر کربلا که حدود ۲۵ سال سن داشت، نمایان شد. شناخت شخصیت این جوان رشید و برومند بر ایمان سرشار از درس جوانمردی، ایمان و ادب خواهد بود.



۷ اسفند، ولادت

امام زین العابدین (ع)

امام سجاد (ع)، فرزند حسین بن علی (ع)، پنجم شعبان سال ۳۸ هجری قمری در مدینه زاده شد. ایشان به «زین العابدین»، یعنی زینت عبادت‌کنندگان شهرت داشت. امام سجاد (ع) اهل علم، اندیشه و معرفت بود و صحیفه سجادیه را از خود برای ما به جا گذاشت. بخشی از دعای بیستم این کتاب چنین است: «روز گرام را در آنچه برای آنم آفریدی مصروف دار و از غیر خود بی‌نیاز ساز...»



۱۵ اسفند، روز درختکاری

در ایران روزهای ۱۵ تا ۲۲ اسفند به‌عنوان «هفته منابع طبیعی» نام‌گذاری شده‌اند که نخستین روز این هفته، یعنی ۱۵ اسفند، «روز درخت کاری» است. ایرانیان باستان جشن‌های خاصی داشتند که در آن‌ها درخت می‌کاشتند. روز ۱۵ اسفند هر سال، مردم با حضور در طبیعت و کاشت نهال، به استقبال سال نو می‌روند.



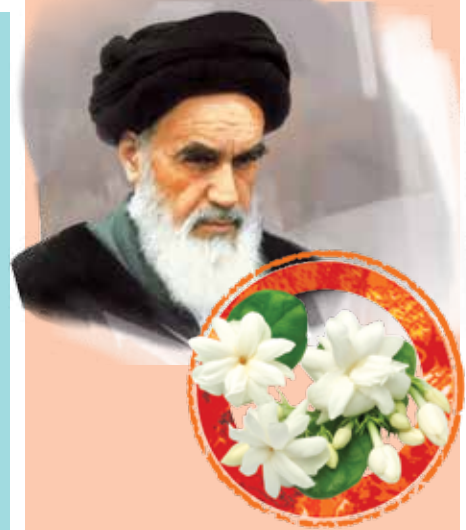
۱۴ اسفند، روز احسان و نیکوکاری

از سال ۱۳۶۹ روز ۱۴ اسفند به مناسبت تأسیس کمیته امداد امام خمینی (ره) به‌عنوان روز احسان و نیکوکاری اعلام شد تا در این روز مردم با همدلی با نیازمندان کمک‌های خود را به آن‌ها اهدا کنند. به این امید که با فرهنگ‌سازی بخشش و نیکوکاری، عدالت اجتماعی و عشق و هم‌بستگی در جامعه رواج پیدا کند.

۱۷ اسفند، ولادت حضرت ولی عصر (عج) و جشن بزرگ نیمه شعبان

حضرت مهدی (عج) در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری، در شهر سامرا متولد شد. ایشان که تنها فرزند امام حسن عسکری (ع) بودند، پس از شهادت پدر، مانند حضرت عیسی (ع) و حضرت یحیی (ع) در سنین کودکی و در پنج سالگی به مقام امامت می‌رسند. حضرت مهدی (عج) بعد از چند سال «غیبت صغری»، تا به حال در «غیبت کبری» به سر می‌برند. از مهم‌ترین وظایف منتظران حضرت این است که انتظاری سازنده، صحیح و منطقی داشته باشند. یکی از ویژگی‌های انتظار سازنده توجه به هدف‌های آن حضرت و پیروی از ایشان است.

حضرت امام خمینی (ره) سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، برای آگاهی‌بخشی به یاران خود و افزایش سطح آمادگی آنان، می‌فرمایند: «برپایی حکومت اسلامی در ایران و احیای مجدد اسلام در کشورهای اسلامی تنها بخشی از آرمان‌های مقدس و مورد نظر می‌باشند، و زمینه‌سازی ظهور حضرت ولی‌الله‌الاعظم، هدف بلند و نهایی انقلاب است.»



۲۰ اسفند، ولادت حضرت رقیه (ع)

ولادت حضرت رقیه (س) دختر سه ساله حضرت امام حسین (ع)، در بعضی منابع روز ۲۳ و بعضی دیگر ۱۷ شعبان سال ۵۷ هجری قمری ذکر شده است. چند وقت بعد از تولد ایشان در مدینه، مادرشان ام اسحاق در گذشت و این حضرت نزد پدر و عمه‌اش بزرگ شد. پرستاری‌های حضرت زینب از او پیوند عمیقی بین آن‌ها به وجود آورد. رقیه از کلمه «رقی» به معنی بالارفتن و ترقی برگرفته شده است.



۲۷ بهمن، شهادت امام موسی کاظم (ع)

ابوالحسن موسی بن جعفر (ع)، ملقب به «کاظم»، «عبدصالح» و «باب‌الحوایج»، نهمین معصوم از چهارده معصوم (ع) است. ایشان چندین بار توسط خلفای عباسی زندانی شد و در سال ۱۸۳ هجری قمری در زندان سندی بن شاهک به شهادت رسید و در مقابر قریش بغداد دفن شد که امروزه به «حرم کاظمین» در شهر کاظمین مشهور است.



۲۲ اسفند، روز بزرگداشت شهدا

یک سال پس از انقلاب اسلامی در ۲۲ اسفند سال ۱۳۵۸، به دستور امام خمینی (ره) «بنیاد شهید» تأسیس شد. ۲۵ سال بعد، در سال ۱۳۸۳، این روز با عنوان «روز بزرگداشت شهدا» نام‌گذاری و وارد تقویم کشورمان شد. ۲۲ اسفند روز بزرگداشت شهدا فرصتی برای گرامیداشت ارزش‌های انسانی و ادای احترام به شهدا و خانواده‌هایشان است.

۲۹ اسفند، روز ملی شدن صنعت نفت ایران

بعد از تظاهرات گسترده مردم در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹، مجلس شورای ملی اصل «ملی‌شدن صنعت نفت» را تأیید کرد. در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ این قانون را در مجلس سنا به تصویب رسید. ملی‌شدن صنعت نفت ایران نقطه عطف مهمی در تاریخ مبارزات مردم برای نجات سرمایه‌های ملی کشورمان از دست بیگانگان به شمار می‌رود.

آزهای داستان نویسی

مهارت نویسنده

مریم فردی

در شماره قبل درباره فن «داستان نویسی» صحبت کردیم. گفتیم که داستان نویسی علاوه بر ذوق هنری به دانش هم نیاز دارد. فرمول‌ها، فن‌ها (تکنیک‌ها) و اصطلاح‌هایی در نوشتن داستان هستند که باید آن‌ها را بشناسید تا بتوانید یک داستان اصولی و خوب بنویسید.

در شماره قبل چند اصطلاح و اشتباه رایج را بررسی کردیم. برای این شماره هم مطالب جذابی داریم؛ جذاب مثل همه دنیای نویسندگی.

شخصیت‌های داستان

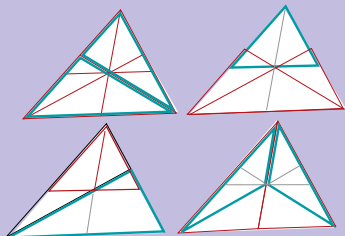
داستان‌ها را آدم‌های داستان می‌سازند. آن‌ها فکر می‌کنند، حرف می‌زنند، عمل می‌کنند و به این ترتیب داستان به حرکت درمی‌آید. هر داستانی، داستان یک شخصیت است. شخصیت داستانی ساخته و پرداخته تخیل نویسنده است. باید شخصیت داستانش را خوب بشناسد تا بتواند او را وارد داستان کند و به مخاطب نشان بدهد. در غیر این صورت مخاطب هم شخصیت او را باور نمی‌کند.

شخصیت‌های داستانی از جنس گوشت و پوست و استخوان نیستند. آن‌ها با کلمه‌ها ساخته می‌شوند و در ذهن خواننده‌ها جان می‌گیرند. راستش را بخواهید، شخصیت‌های درست و اصولی بعضی وقت‌ها بیشتر از آدم‌های واقعی عمر می‌کنند و در خاطر مردم می‌مانند.

یادتان باشد که قبل از ورود به جهان داستان ساخته شده‌اند. مثلاً اگر شما یک قصاب را وارد داستان کنید، خواننده او را کم و بیش می‌شناسد و تصویری از او دارد؛ تصویری از قد و هیكل و لباس و اخلاق او. ولی اگر همین آقای قصاب دل‌رحم و نیاز نداشت. آن‌ها همان‌طور هستند که ما می‌شناسیم ولی شخصیت‌ها پیچیده‌تر از این هستند. نویسنده خوب شخصیت را به طور کامل می‌سازد. ظاهر، رفتار، حرف زدن و افکار او را به گونه‌ای طراحی می‌کند که برای خواننده باورپذیر باشد. یادتان باشد که درباره شخصیت‌های داستانی به طور مستقیم قضاوت نکنید. به خواننده نگویید که این شخصیت در داستان من مثبت است و این یکی منفی. این آدم خوبی است و آن یکی آدم بد. بگذارید آدم‌ها در داستان شما زندگی کنند و خواننده از طریق رفتار و گفتارشان آن‌ها را بشناسند.

پاسخ سرگرمی

۱ ۲۳ مثلث



۲

۸	-	۵	+	۳	=	۶
-		+		-		
۶	+	۹	-	۱	=	۱۴
+		-		+		
۷	-	۴	+	۲	=	۵
=		=		=		
۹		۱۰		۴		

۳ عدد ۳

عددهای زیر خط میانگین سه عدد ستون بالا هستند

۴

۳۰ مجموع امتیازهای تیرانداز است. امتیاز بیرونی ترین ناحیه هدف یک و بقیه ناحیه‌ها به ترتیب دو و سه می‌شود و هر چه به مرکز نزدیک‌تر می‌شویم، بیشتر می‌شود. بالاترین امتیاز به مرکز هدف تعلق می‌گیرد که ۱۰ است. بنابراین: $5+8+8+9=30$

۵

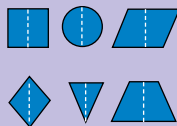
در هر کدام از این عدد‌ها دو رقم اول با هم جمع و حاصل در عدد ۳ ضرب شده است. مثال:

$$27 = 3 \times 9 = 5 + 4$$

یعنی، 4527 از جمع دو رقم اول این عدد و در ۳ ضرب شدن حاصل جمع به دست آمده است.

۶

شکل شماره ۳، برای اینکه وقتی خطی عمود از وسط این شکل‌ها رسم می‌کنیم، هر دو نیمه همه این شکل‌ها غیر از شکل شماره ۳، قرینه ۳، عبارت دیگر متقارن هستند.



۷

فشفشه ج می‌بینید که مجموع ستاره‌های زرد در فشفشه‌ها ۹ تاست، اما فقط شش ستاره زرد در آسمان وجود دارد و سه تا از آن‌ها هنوز پرتاب نشده‌اند: $9-6=3$

۸

۵	۲	۴	۱	۷	۹	۳	۶	۸
۷	۹	۳	۴	۶	۱	۸	۵	۲
۶	۳	۸	۲	۱	۷	۵	۹	۴
۱	۸	۵	۷	۲	۴	۹	۳	۶
۹	۴	۶	۳	۵	۸	۱	۲	۷
۳	۱	۲	۹	۸	۶	۷	۴	۵
۲	۷	۱	۶	۹	۵	۴	۸	۳
۴	۵	۷	۸	۳	۲	۶	۱	۹
۸	۶	۹	۵	۴	۳	۲	۷	۱

زربین نویسنده و راز بزرگ

در قصه‌هایی که مادر بزرگ‌هایمان تعریف می‌کنند و در افسانه‌های قدیمی، خبری از جزئیات نیست. یعنی قصه‌گو وارد تک‌تک لحظه‌های آدم‌ها و فضای داستان‌نویسی حرف اول و آخر را جزئیات می‌زنند. نویسنده باید مثل یک کارآگاه باشد. حواسش به همه بویها، مزه‌ها، رنگ‌ها و صداها باشد. آن‌ها را ببیند و به خواننده نشان بدهد. با این کار است که یک تصویر در ذهن خواننده شکل می‌گیرد. مثلاً اگر بگویید: «خانم الف در اتاق بود»، این چه تصویری ایجاد می‌کند؟ تقریباً هیچ. ولی اگر بگویید: «خانم الف با مانتوی سورمه‌ای در اتاقی نشسته بود که دور تادورش را پشتی‌های قرمز چیده بودند و...»، این یک تصویر است؛ اگر چه هنوز ناقص است. می‌توان از نورها، بویها و صداها هم برای خواننده گفت تا تصویری کامل برای او ساخته شود. این طوری است که خواننده داستان را باور می‌کند و می‌پذیرد. این رازی است که نویسندگان بزرگ آن را کشف کرده‌اند و داستان‌هایی نوشته‌اند که سال‌ها در ذهن مخاطبان باقی مانده‌اند.

نکته مهم این است که باید بدانید همه جزئیات مهم نیستند. جزئیاتی مهم هستند که به داستان کمک کنند و آن را پیش ببرند. پرچانگی و توصیف‌های طولانی حتماً حوصله مخاطب را سر می‌برند. تصمیم گرفتن درباره اینکه چه چیزهایی را بگویید و کدام بخش‌ها را حذف کنید، به تجربه شما بستگی دارد. هر چه بیشتر بخوانید و بنویسید در این کار ماهرتر خواهید شد.

سکوت نویسنده

می‌خواهم درباره اصطلاح «سفیدخوانی» صحبت کنم. همین چند خط پیش به شما گفتم که درباره آدم‌های داستان به طور مستقیم صحبت نکنید. فقط آن‌ها را نمایش دهید و بگذارید خواننده خودش قضاوت و کشف کند. یعنی همه چیز را به خواننده نگوید و بگذارید خودش بفهمد؛ نه فقط درباره شخصیت‌ها، بلکه در همه داستان. لازم است کمی شجاع باشید و به شعور خواننده خودتان اعتماد کنید. همه نکته‌ها و همه ریزه کاری‌ها را به او نگویید. بگذارید خودش بعد از تمام شدن داستان فکر کند و یکی یکی حرف‌های نانوخته را بخواند و در ساختن داستان با شما همراه شود و لذت ببرد. این یعنی سفیدخوانی.

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامه مجله است به نشانی:

nojavan@roshdmag.ir

یا شماره پیامک ۰۸۹۶۵۹۶ ۳۰۰۰

شکلات خرما

شکلات خرما یک میان وعده مقوی است که در میان وعده‌ها می‌توان با چای و انواع دم‌نوش‌ها میل کرد.



باهم ببینیم

نوش جان

دست‌بخت

ممنوعه شیرین خان



مواد لازم:

- خرما: یک لیوان
- گردوی خردشده: یک سوم لیوان
- بیسکویت آسیاب‌شده: یک چهارم لیوان
- گلاب و دارچین: به میزان لازم
- کره آب‌شده: یک قاشق غذاخوری
- پودر نار گیل یا کنجد: مقداری

طرز تهیه:

● ابتدا هسته و پوست خرما را جدا می‌کنیم. برای راحت‌تر شدن این کار کمی آب جوش روی خرما می‌ریزیم. بعد از آبکش کردن، پوست و هسته خرما راحت‌تر جدا می‌شوند. ● بیسکویت آسیاب‌شده و گردوی خردشده را با کمی دارچین مخلوط می‌کنیم. ● خرماها را با کره در ظرف دیگری له می‌کنیم. ● مخلوط بیسکویت و گردو را به آن اضافه می‌کنیم. ● کمی گلاب به آن می‌افزاییم. ● تمامی مواد را با هم مخلوط می‌کنیم و ورز می‌دهیم تا به صورت خمیری شوند. ● خمیر آماده‌شده را به صورت توپ‌های کوچک درمی‌آوریم. ● توپ‌های کوچک را داخل پودر نار گیل یا کنجد می‌غلطانیم. ● ترفال‌های آماده را داخل ظرف پذیرایی می‌چینیم.





باهم ببینیم

املت خرما

(صبحانه انرژی زا)

معصومه شیخان

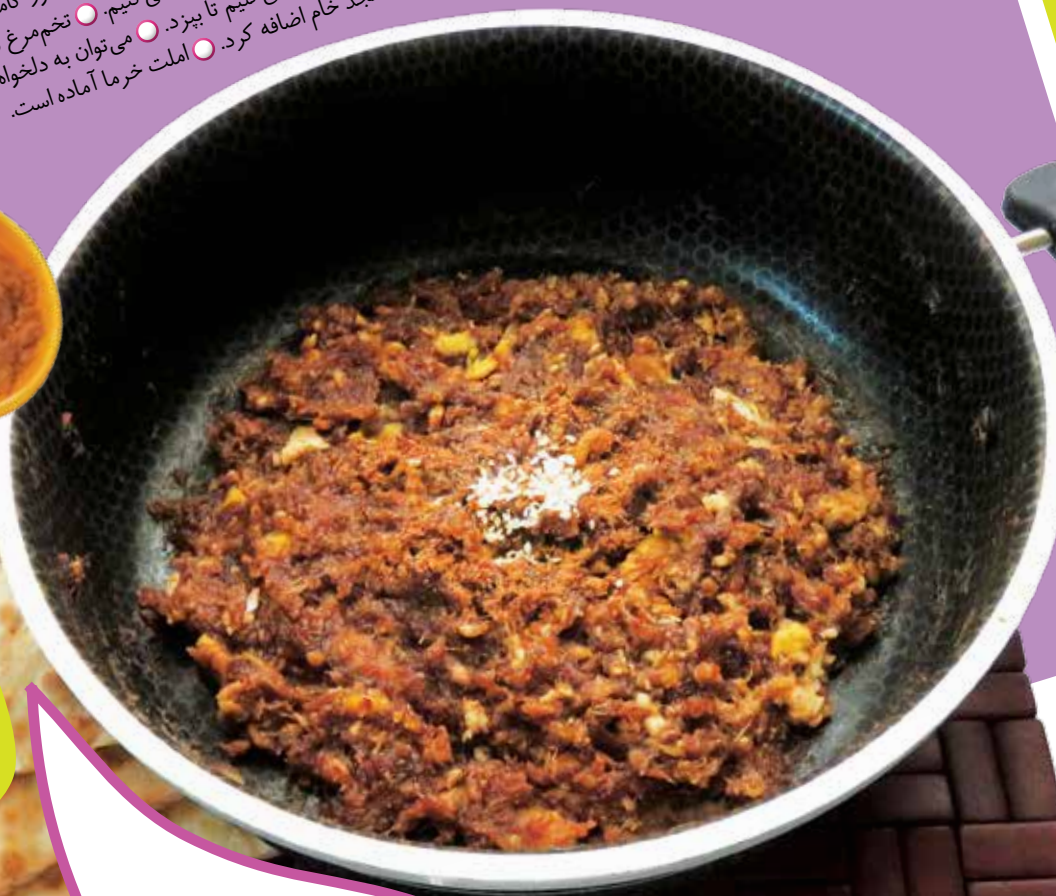
املت خرما غذایی مقوی است و می توان آن را در وعده صبحانه میل کرد.

طرز تهیه:

● ابتدا هسته های خرما را جدا می کنیم. برای راحت تر شدن این کار کمی آب جوش به آن اضافه می کنیم. بعد از یک دقیقه، با خالی کردن آب جوش، پوست و هسته خرما راحت تر جدا می شود. با جدا کردن پوست خرما مواد نرم تر می شود. تابه را روی حرارت کم قرار می دهیم. ● کره را داخل تابه می ریزیم تا ذوب شود. ● خرمای آماده را به آن اضافه می کنیم. ● کمی آب جوش داخل تابه می ریزیم تا ذوب شود. ● خرمای آماده قاشق به آرامی خرماها را در تابه له می کنیم. ● وقتی خرما به طور کامل له شد، آن را کمی تفت می دهیم. ● کمی دارچین به آن اضافه می کنیم. ● تخم مرغ را به آن اضافه می کنیم و به آرامی با خرما مخلوط می کنیم تا بپزد. ● می توان به دلخواه به آن کمی مغز گردوی خرد شده یا کنجد خام اضافه کرد. ● املت خرما آماده است.

مواد لازم:

- خرمای هسته جدا شده: یک لیوان
- تخم مرغ: سه عدد
- کره: ۵۰ گرم
- دارچین: به میزان لازم



فوت آشپزی:

● می توان بعد از شکستن تخم مرغ کمی صبر کرد تا زرده و سفیده آن کمی بپزند. حال با مخلوط کردن تخم مرغ پخته با خرما، املت جلوه بهتری پیدا می کند.

هدیه معماری ایرانی

«گنبد» از اولین نشانه‌های معماری ایرانی بود که در ساختمان مسجد ظاهر شد. مسجدهای نخستین حیاطی در میان داشتند که دورتادورش را طاق‌هایی سوار بر ستون گرفته بودند. برای قرن‌ها مسجدها به این شیوه ساخته می‌شدند. تا بالاخره معماران ایرانی دست به کار شدند و گنبد را در سمت قبله به مسجد اضافه کردند. بنابراین، گنبد بزرگ و اصلی در مسجد جهت قبله را به نمازگزاران نشان می‌دهد. بر گنبدهای نخستین، مانند گنبد مسجد جامع اردستان، اثری از کاشی به چشم نمی‌خورد.

ایران ما

مسجد محلۀ محال

آشنایی با مسجد جامع اردستان

متن و عکس: محمد مهدی بهمنی

رسم روزگار در دوران حاکمان مسلمان چنین بود که حاکم، بانی ساخته‌شدن مسجدی در قلب شهر به نام «مسجد جامع» می‌شد. حاکمان مسلمان شهر «اردستان» که از شهرهای تاریخی استان اصفهان است، این رسم را به خوبی به‌جا آوردند. محصول تلاش حاکمان این شهر مسجدی زیبا و افسانه‌ای در محلۀ محال است. مسجد جامعی که امروز بازدیدکنندگان و گردشگران برای تماشایش به محلۀ محال می‌روند، محصول ۱۰ یا ۱۰۰ سال تلاش نیست، بلکه مسجد جامع اردستان هزار سال تغییر و تحول را از سر گذشته تا به آنچه امروز است، تبدیل شود. در این مسجد می‌توان روش ساخت مسجدهای ایرانی را از قرن دوم تا قرن دوازدهم مشاهده کرد. همچنین در تریک و روشن نمازخانه‌هایش که فضاهایی مرموز و کهن را تداعی می‌کنند، می‌توان محو تماشای زیبایی‌های تزیین‌های آجری و گچی معماری ایرانی شد و انگشت حیرت به دهان برد.

فرصت کوه‌گاه

گچ‌برهای مسجد برای خلق تزییناتی چنین پرکار فرصت زیادی نداشتند. از وقتی که سطح مورد نظر به گچ آغشته می‌شد، تا زمانی که گچ خشک شود، استادکاران فرصت داشتند هنر خود را نشان دهند و سطح گچی را پر از اسلیمی‌های چرخان و آیات قرآن کنند. گچ‌برهای مسجد جامع بیشتر وقت و توجه خود را صرف تزیینات گچ‌بری محراب بزرگ مسجد کرده‌اند. این محراب هفت متر قد و بیشتر از چهار متر عرض دارد و تقریباً تمام سطحش با تزیینات گچی پر شده است.



محبوب‌ترین مسجد ایرانی

پس از گنبد، معماران ایرانی «ایوان» را به مسجد هدیه دادند. ابتدا ایوانی در سمت قبله به مسجد اضافه شد که مانند آغوشی باز به سمت حیاط و نمازگزاران قرار داشت. معماران پس از مدتی ایوان دیگری روبه‌روی این ایوان به مسجد اضافه کردند. در مرحله بعد نیز دو ایوان دیگر در دو جهت دیگر حیاط قرار گرفتند تا دورتادور حیاط را چهار ایوان زیبا بگیرد. سبک چهار ایوانی محبوب‌ترین سبک مسجدها در تاریخ معماری ایرانی است.



یک کار گروهی

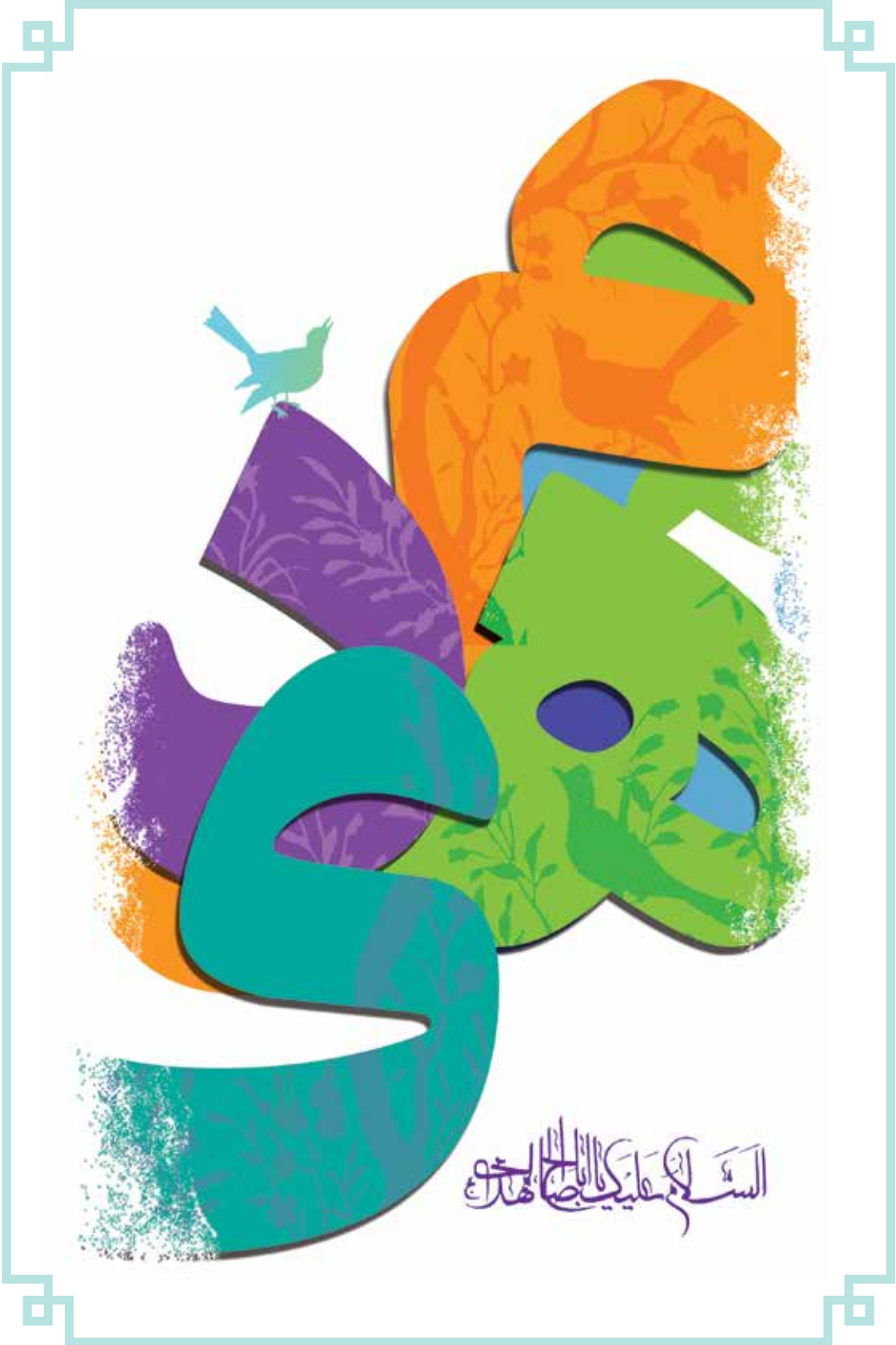
مسجد جامع اردستان نتیجه یک کار گروهی است؛ گروهی از معماران ایرانی که هر کدام در دوره‌ای از تاریخ زندگی کرده‌اند. مسجد جامع امروزی اردستان براساس یک طرح اولیه ساخته نشده، بلکه در طول هزار سال هر حاکم و هر معمار به سلیقه خود بخشی به آن اضافه کرده است. با این حال، وقتی کسی پا به مسجد می‌گذارد، احساس نمی‌کند بین اجزای مسجد ناهماهنگی وجود دارد. یکی از قدیمی‌ترین بخش‌های مسجد جامع اردستان همین گنبدخانه زیبای آن است. به فضای زیر گنبد «گنبدخانه» گفته می‌شود.



مجتمع رفاهی

مسجد جامع یکی از مجموعه بناهایی بود که حکومت برای رفاه مردم شهر می‌ساخت. مردمی که برای نماز خواندن به مسجد می‌آمدند، می‌توانستند در اطراف مسجد دیگر نیازهایشان را هم برطرف کنند. مثلاً نمازگزاران مسجد جامع اردستان می‌توانستند از این آب‌انبار آب مورد نیازشان را بردارند. در اطراف مسجد جامع، علاوه بر این آب‌انبار بادگیردار که حتی در تابستان هم آب خنک تحویل می‌داد، کاروان‌سرای برای تخلیه بارهای تاجران، یک بازارچه و یک حمام هم وجود داشت.





السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ مُحَمَّدُ